

حضور مردم در برابر قدرتی که پاسخگو نیست
تدارک یک میلیارد دلاری برای مقابله با
"نافرمان" ها به بهانه مبارزه با خشونت
سوسن آرام
بقیه در صفحه 10

شادی صدر: جنبش سبز معادل جنبش آزادیخواهی
و دموکراسی خواهی مردم ایران نیست
بلکه بخشی از آن است



بقیه در صفحه 7

دوستان رضا شهابی و سعید ترابیان، آنها
و خانواده هایشان را تنها نخواهند گذاشت.
برگرفته از جهان زنان



بقیه در صفحه 4

*** دیدگاه ***

مصاحبه عزت الله سبحانی در رابطه با ترورهای دهه 60
ترور، سوزاندن با سیگار و شکنجه های وحشتناک در آغاز انقلاب و تاثیر
آن در تشدید تروریسم/اصل 44 [قبل از تحریف] «بسیارچپ» بود/ بهشتی
با اصل ولایت فقیه موافق نبود.
بقیه در صفحه 14

عفو بین الملل: مجید توکلی در شرایط سختی زندانی است
بقیه در صفحه 9

اجلاس بیست کشور صنعتی در تورنتو
جهانی عاری از استبداد، جنگ و سرمایه ممکن است!
هنیت تحریریه سایت راه کارگر

بقیه در صفحه 2

گسترش شکاف در بالا،
ضرورت شتابگیری اتحاد عمل و همسویی در پائین!

بقیه در صفحه

گفتارهای سیاسی رادیو راه کارگر!

*** - حکومت دروغ عریان،**
حکومت فریب های رنگ باخته

*** - گسترش شکاف در بالا،**

ضرورت شتابگیری اتحاد عمل و همسویی در پائین!

*** - ضرورت دفاع از فعالین جنبش کارگری**

بقیه در صفحات 3 و 4

کارگر خباز کیست؟

نگاهی به شرایط کار کارگران خباز و اعتراض های اخیر کارگران خبازسقر
محمود صالحی

بقیه در صفحه 5

آسیب شناسی کمپین یک میلیون امضا؛ نقدی از دورن

زهره اندیپور

بقیه در صفحه 12

دکتر شریف: حکم اعدام زینب جلالیان در دادگاه تجدید نظر
هم تأیید شده است

گفت و گوی میترا امجد خبرنگار "جهان زن" با دکتر شریف وکیل زینب جلالیان
بقیه در صفحه 2

زنان سیستان و بلوچستان در بی حقی چندجانبه

می مکران

بقیه در صفحه 6

اجلاس بیست کشور صنعتی در تورنتو جهانی عاری از استبداد، جنگ و سرمایه ممکن است!

هنیت تحریریه سایت راه کارگر

چهارمین اجلاس "ژ بیست" یا بیست کشور صنعتی در آخر این هفته یعنی امروز و فردا در تورنتو برگزار می شود. قبل از این اجلاس، اجلاس هشت کشور صنعتی جهان که نقش رهبری اجلاس بیست را دارند، تشکیل شد. مهم ترین دستور این اجلاس در میان سایر مواردی که نقش حاشیه ای دارند نحوه کنترل بحران بزرگی است که از سال 2008 نظام جهانی سرمایه داری را در چنبره خود گرفته است. این بحران اکنون وارد مراحل جدید و عمیق تری می شود. در اروپا اتحادیه اروپا دستخوش یکی از بزرگترین بحران های دوره موجودیت خود می باشد که با بحران "یورو" یا ارز مشترک اروپایی رقم می خورد. اقتصادهای یونان، پرتغال و ایرلند و نیز اسپانیا و ایتالیا در مرز ورشکستگی قرار داشته و خطر تلاشی منطقه "یورو" خواب را از چشم نخبگان حاکم بر این قطب بزرگ سرمایه داری جهانی، بروده است. ژاپن به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهانی سرمایه داری با کسری بودجه و بدهی سرسام آوری مواجه شده است که در تاریخ پس از جنگ این کشور سابقه نداشته است. آمریکا اگر چه توانسته است با تزریق چند تریلیونی دلارهای چاپ شده توسط بانک مرکزی این کشور نظام مالی و بانکی در حال فروپاشی خود را از کام نوب شدگی رهانیده و برای به حرکت در آوردن اقتصادش میلیاردها دلار دیگر وارد رگ های اقتصاد بی رمقش سازد اما بهبود اقتصاد آمریکا بسیار شکننده و متزلزل است. چگونه باید به چالش های بزرگی که در برابر نظام جهانی سرمایه داری قرار دارد پاسخ گفت؟ در این میان یک توافق عمده اما اختلافات عدیده ای در باره راه کارهای خروج از بحران وجود دارد.

توافق عمده این است که باید باربحران و هزینه آن به کارگران، زحمتکشان و توده های حاشیه شده در کشورهای پیشرفته، و نیز قطب های حاشیه سرمایه داری تحمیل گردد. تحمیل فقر به کارگران و اقشار فرودست، ساختن دستمزدها، کاهش هزینه های مربوط به خدمات اجتماعی، افزایش سن بازنشستگی، خصوصی کردن بهداشت و درمان، آموزش و عدم تأمین هزینه های آن از محل مالیات های ثروتمندان، صاحبان مستغلات، امنیت خواران، سرمایه های انگلی مالی که با بورس بازی میلیاردها پول پارو می کنند... همه این ها تحت عنوان "سالم سازی اقتصاد"، "بازگشت اطمینان به بازارها"، "ایجاد انگیزه برای سرمایه گذاری" عنوان می شود. علیرغم توافق بالا اما در راه کارهای کار بیست آن اختلاف نظر وجود دارد. قبل از انعقاد اجلاس "باراک او باما" طی نامه ای به شرکت کنندگان در اجلاس در مورد اتخاذ سیاست ریاضت کشانه هشدار داده و اعلام کرده بود که کاهش های شدیدی که سیاست ریاضت اقتصادی به همراه می آورد موجب رکود شده و مجموعه اقتصاد جهانی را در قوس نزولی سقوط قرار می دهد. اما خانم مرکل صدراعظم آلمان به نوبه از سیاست شدید ریاضت اقتصادی اروپا دفاع کرده و اعلام کرده است که اتحادیه اروپا مصمم است که این سیاست را حتی به قیمت رکود اقتصاد منطقه یورو و اتحادیه اروپا به پیش براند.

اختلاف عمده دیگر برسر نحوه کنترل بخش مالی یا کازینوی اقتصاد سرمایه داری است که پس از تزریق تریلیون ها دلار دوباره به کسب و کار خود رونق داده و همچنان به عنوان سوداندوزترین بخش اقتصاد جهان سرمایه داری به زندگی انگلی خود ادامه می دهد. واقعیت این است که همه تصمیمات اجلاس سوم "بیست کشور" صنعتی در لندن درباره کنترل سرمایه مالی و بورس بازی به فراموشی سپرده شده اند. این تصمیمات عبارت بودند از مهار موسسات مالی که در بورس بازی ضربتی شرکت دارند، محدود ساختن مکانیسم های بورس ها و نیز کنترل "بهشت های مالیاتی" که عواید حاصل از بورس بازی برای شستشو و فرار و از مالیات در آنها نگهداری می شوند. هیچ کدام از او عده هایی که بیانیه پایانی کنفراس لندن داده شده بود عملی نشد.

در این اجلاس "صندوق بین المللی پول" پیشنهادی برای بستن مالیات بر درآمدهای ناشی از بورس بازی تهیه کرده است. این راه کار بورس را و عملیات انگلی سرمایه مالی را ممنوع نمی کند بلکه تنها به آنها مالیات می بندد. مالیاتی که می تواند وارد صندوق های دولت ها شده و صرف هزینه های تأمین اجتماعی و عمرانی شود. اما با وجود اختلافات شدیدی که از هم اکنون علنی شده است و بعد است که این پیشنهادات به تصویب برسد. و با آرزو به شکل شکسته و بسته تصویب شد به اجراء نهاده شود. برای مثال باید گفت که اجلاس قبلی یعنی اجلاس لندن "بهشت های مالیاتی" به سه رده سفید، خاکستری و سیاه تقسیم بندی کرده بود که باید اطلاعات خود را در اختیار دولت ها برای کنترل فرار سرمایه قرار می دادند. در این مورد

مثلاً "موناکو" به عنوان "بهشت مالیاتی" سفید طبقه بندی شده است. این در حالی است که موناکو با سایر "بهشت های مالیاتی" قراردادهای همکاری گسترده دارد. علت دیگری که این نوع تمیذات شانس عملی شدن ندارند این است که سرمایه مالی و بورس بازی به خاطر قدرت عظیم مالی خود بودجه های انتخاباتی اکثر احزاب و سیاست مدارانی را که این اجلاس ها مسئول تصمیم گیری هستند تأمین می کند. به این ترتیب است که سرمایه انگلی مالی سیاست را خریده و می خواهد اقتصاد سرمایه داری را از هرگونه بقایای دولت رفاه خانه تکانی کند.

جنبش جهانی ضدسرمایه داری از زمان ظهور خود توانست به افشاء نهادهای جهانی سرمایه نظیر نهاد "هشت کشور صنعتی" که به مدیریت مسائل جهانی در خدمت سرمایه انحصاری بین المللی می پردازند، افشاء کند. اجلاس جنوا که طی آن صددهزار نفر علیه اجلاس "هشت کشور صنعتی" به تظاهرات چند روز پرداختند نقطه عطف فراموش نشدنی و یکی از بزرگترین دست آوردهای جنبش جهانی ضدسرمایه داری است. از آن پس این اجلاس ها برای آن که بتوانند تشکیل شوند ناچار هستند به حکومت نظامی و صرفت هزینه های سرسام آور متوسل شوند. اجلاس هشت کشور صنعتی در آلمان یکی از درخشان ترین نمونه های اعتراضات تمام اروپایی جنبش جهانی ضدسرمایه داری را در برابر انتظار جهانیان نهاد.

دولت کانادا برای برگزاری این اجلاس، تأمین محل و حفظ امنیت آن یک میلیارد دلار هزینه کرده است. همین امر افکار عمومی مترقی در کانادا و در سراسر جهان را به اعتراض و داشته است. در کانادا فعالین جنبش جهانی ضدسرمایه داری از طریق گردهم آیی و تظاهرات سنت اعتراض علیه قدرت مندان جهان را که برای بشریت ارمغانی جز بحران، گرسنگی، جنگ و مرگ ندارند، ادامه می دهند. قلب ما و همه نیروهای ضدسرمایه داری و مترقی جهان با این معترضین، برای ممکن کردن جهانی دیگر، جهانی عاری از جنگ، گرسنگی، استثمار و استعمار می طپد! www.rahekgar.net

دکتر شریف: حکم اعدام زینب جلالیان در دادگاه تجدید نظر هم تأیید شده است

گفت و گو میترامجد خبرنگار "جهان زن" با دکتر شریف وکیل زینب جلالیان
میترامجد: آقای دکتر شریف شما به عنوان وکیل زینب جلالیان که گفته میشود به اعدام محکوم شده و امکان اجرای قریب الوقوع این حکم می رود آخرین خبری را که در این مورد دارید بفرمایید؟

دکتر شریف: گفته می شود امکان اجرای قریب الوقوع حکم اعدام زینب جلالیان وجود دارد. اما در حال حاضر من منبعی برای این خبر ندارم و در عین حال من نتوانسته ام وکالت برای ایشان را ثبت کنم.

میترامجد: آیا با خانواده ایشان تماس دارید؟ و در عین حال خانواده ایشان تا چه حد در جریان پرونده او قرار دارند؟

دکتر شریف: من امروز با پدر زینب جلالیان تماس داشته ام. ایشان هم در جریان اجرای چنین حکمی نیستند و در عین حال تا کنون تلاش های ما برای این که من بتوانم وکالت در مورد پرونده ایشان را به ثبت برسانم نتیجه نداده است. و مراجع قضایی هم چنان از ثبت وکالت من و در نتیجه از این که بتوانم در جریان پرونده ایشان قرار بگیرم جلوگیری می کنند و تلاش های من و خانواده زینب جلالیان تا کنون به نتیجه نرسیده است.

میترامجد: آخرین باری که خانواده زینب جلالیان او را ملاقات کرده اند چه تاریخی بوده و آیا در حال حاضر امکان اقداماتی برای جلوگیری از اجرای این حکم احتمالی چه اندازه وجود دارد؟

دکتر شریف: خانواده زینب آخرین بار یک ماه و نیم پیش او را ملاقات کرده اند و از آن زمان تا کنون ملاقاتی نداشته اند و همانطور که گفتیم مراجع قضایی تا کنون به من اجازه نداده اند در جریان پرونده قرار بگیرم و هم چنین خانواده جلالیان. و اطلاعات من هم از طریق هم بندی های اوست. و هم بندی های او در عین حال از من خواسته اند وکالت او را به عهده بگیرم.

میترامجد: آقای دکتر شریف به زینب اتهام محاربه و ارتباط با گروه پژاک را زده اند طبق اطلاعات شما آیا این صحت دارد؟

دکتر شریف: همان طور که گفتیم وکالت من ثبت نشده و در نتیجه قاضی پرونده اجازه نداده من پرونده او را مطالعه کنم در ارتباط با گروه پژاک، هم بندی هایش گفته اند که به او اتهام محاربه زده اند اما من به عنوان وکیل نمی توانم این را تأیید کنم. اما با این همه دلیل و منبعی من برای اجرای حکم قریب الوقوع اعدام او در دست ندارم اما متأسفانه حکم اعدام او توسط مراجع قضایی تأیید شده است و در دادگاه تجدید نظر هم حکم اعدامش تأیید شده.

میترامجد: قبلاً زینب در بند ۳۵۰ اوین که بندی عادی به حساب می آید نگه داری میشد. با توجه به اخبار رسیده در ارتباط با امکان اجرای حکم قریب الوقوع اعدام او در حال حاضر زینب در کجا نگه داری می شود؟

دکتر شریف: در بند ۲۰۹ زندان اوین
میترامجد: روز خوش و متشکرم از شما که در این گفت و گو شرکت کردید.

جهان زنان ژوئن 29، 2010

گفتارهای سیاسی رادیو راه کارگر!

حکومت دروغ عریان، حکومت فریب های رنگ باخته

کدام رییس قوه قضاییه در عرض فقط یک ماه برای تسکین نگرانی و وحشت رهبر بیش از 40 نفر را در زندان های سراسر کشور انفرادی و گروهی به دار کشیده است؟ کدام دستگاه قضایی در برابر تجاوز به دفاتر مراجع سرشناس شیعه که حتی در زمان رژیم سابق هم سابقه نداشته سکوت کرده و به جای مهاجمان معترضان را نشانه رفته؟ کدام دستگاه به اشاره خامنه ای پرونده فساد مالی 6 میلیاردی معاون اول رییس جمهور را مسکوت گذاشته؟ پرونده جنایت کهریزک را ماست مالی کرده؟ مانع پیگیری جنایت کوی دانشگاه شده؟ و اجازه داده در عرض دو ماه به نام ضابط قضایی، لباس شخصی ها و بسیجی های همین رهبر با دهها هزار زن و دختر و پسر جوان در سراسر کشور به نام حجاب و عفاف برخورد کنند؟

وبلاگ رادیو راه کارگر: خامنه ای روز دوشنبه 7 تیر در دیدار با مسولان قضایی سخنانی گفت که مصادیق کامل دروغ گویی عریان و آشکار بود. او خطاب به دستگاه قضایی گفت: باید آنقدر مراجعات دادخواهانه، با نتایج عادلانه و منصفانه همراه شوند که احساس و امید گرفتن حق و رفع مظلومیت، در همه مردم بوجود آید. خامنه ای دروغ گفت و آشکارا و عریان و با علم و یقین کامل دروغ گفت. او در حالی از «احساس و امید گرفتن حق و رفع مظلومیت» مردم سخن گفت که عوامل حتی به خانواده های جانبازان اعتراضات اجازه سوگواری در سالروز مرگ شان را هم ندادند. گرفتن حق و رفع مظلومیت در حالی بر زبان رهبر جمهوری اسلامی جاری شد که درست در همین روز هفت تیر یکی از یاران دیرآشنای همین خامنه ای یعنی حسین طائب به ترانه موسوی تجاوز کرد و سپس جسدش را به آتش کشید. خود این فرد متجاوز مثل سردار رادان و مرتضوی که در جریان تجاوز و شکنجه های جنسی در اردوگاه کهریزک نامشان به میان آمده بود نه تنها هرگز محاکمه و مجازات نشد که همین خامنه ای افزایش جنایت کهریزک را «ظلم به نظام» نامید. راستی آیا بازماندگان ترانه موسوی در نظام جهانی خامنه ای حق دادخواهی دارند؟

ماموران انتظامی در روز عاشورای سال گذشته با ماشین از روی پیکر شبنم سهرابی گذشته و این زن جوان را زیر چرخ های خود له کردند. چندین فیلم مستند ویدئویی این جنایت وحشتناک را مستند کرده است اما مادر این جانبازخته گفته است: «بیبست» دو روز از شهادت شبنم می گذشت و صورتش را که دیدم انگار زجرکش کرده بودند. خیلی غم انگیز بود اما فقط همین صورتش را دیدم یعنی فقط گذاشتند صورتش را ببینم. بقیه پیکر دخترم را ندیدم. حتی موقع خاکسپاری هم جز صورتش، چیزی ندیدم اما می دانم که له شده بود. شکم دخترم له شده بود. رقت شکایت کنم اما نگذاشتند.»

این مادر می گوید: «موقع مراسم تدفین نیروهای پلیس دورتادور قطعه 86 را محاصره کرده بودند و بارها هم با من تماس گرفته شد که حق ندارم درباره کشته شدن شبنم چیزی بگویم. به همین خاطر هم من سکوت کرده بودم.» آیا خامنه ای که دستش به خون صدها و هزاران شبنم و ترانه و سهراب و ندا در سراسر کشور آلوده است و واقعا حاضر است به قوه قضاییه اجازه دهد که خانواده این جانبازان «احساس و امید گرفتن حق و رفع مظلومیت» داشته باشند؟ خانواده فعال کارگری اسیر؛ منصور اسالو، که عروس بیگناه اش را روز روشن همین سربازان گمنام خامنه ای چنان ضرب و شتم کرده اند که سقط جنین کرده آیا امید گرفتن حق شان را دارند؟ خامنه ای در حقیقت از فرصت 7 تیر که سالروز به قتل رسیدن بهشتی و 72 تن از سران رژیم است استفاده کرد تا رییس قوه قضاییه را به خاطر پذیرش رسمی و علنی آلت دست بودن قوه قضاییه در برابر اراده شخص خودش تقدیر کند. خامنه ای سه روز پیش از طریق واسطه بدنامی چون محسنی اژه ای دادستان کشور نامه ای به همین لاریجانی رییس قوه قضاییه نوشت و در آن به او تکلیف کرد که حکم مستقل دادگاه در لغو موقت مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی را باطل کند. و استدلالش هم در نامه این بود که من خودم قانون هستم و هیچ قانونی حق نقض اراده مرا ندارد و من با مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در تصرف دانشگاه آزاد موافق هستم. خامنه ای که با همین نامه به رییس قوه قضاییه گفته بود او هم آلت دست بی اراده ای در برابر اراده ماوراقانونی خداگونه شخص خودش بیش نیست، پس از پذیرش ذلت طلبانه این خواست از سوی آملی لاریجانی رییس قوه قضاییه خطاب به او گفت که او: شخصیتی عالم، فاضل، مجتهد، آگاه، جوان، و دارای توانایی های بالا در رأس قوه قضاییه است که در مدت کوتاه مسئولیت، آثار حضور ایشان آشکار شده است.

خامنه ای البته فقط تسلیم طلبی مطلق در برابر خودش را ستایش نکرده بلکه به نوعی و تا حدی در باره آثار حضور رییس جدید در رأس قوه قضاییه راست هم گفته: کدام رییس قوه قضاییه در عرض فقط یک ماه برای تسکین

نگرانی و وحشت رهبر بیش از 40 نفر را در زندان های سراسر کشور انفرادی و گروهی به دار کشیده است؟ کدام دستگاه قضایی در برابر تجاوز به دفاتر مراجع سرشناس شیعه که حتی در زمان رژیم سابق هم سابقه نداشته سکوت کرده و به جای مهاجمان معترضان را نشانه رفته؟ کدام دستگاه به اشاره خامنه ای پرونده فساد مالی 6 میلیاردی معاون اول رییس جمهور را مسکوت گذاشته؟ پرونده جنایت کهریزک را ماست مالی کرده؟ مانع پیگیری جنایت کوی دانشگاه شده؟ و اجازه داده در عرض دو ماه به نام ضابط قضایی، لباس شخصی ها و بسیجی های همین رهبر با دهها هزار زن و دختر و پسر جوان در سراسر کشور به نام حجاب و عفاف برخورد کنند؟ و بالاخره کدام رییس قوه قضاییه بوده که از جنتی گماشته اول خامنه ای در شورای نگهبان به خاطر به دار کشیدن جوان بیگناه در آستانه بیست و دو بهمن سال گذشته دست مرزاد گرفته؟ اینهاست اموری که خامنه ای در رییس قوه قضاییه به عنوان «آثار حضورش» مورد ستایش قرار داده است.

خامنه ای بداند که با دروغ و ریا نخواهد توانست رژیم شکنجه و اعدام و تجاوز جنسی خود را مدافع رفع مظلومیت مردم جا بزند. خامنه ای بداند که سرانجام روزی جریان دادخواهی این ملت اسیر و دریند چنان سیل خروشان می شود که او و نظام فرعونی / خلافتی واپس مانده ی سراسر ظلم و تباهی اش را نابود می کند. حکومت دروغ عریان، حکومت فریب های رنگ باخته دوام نخواهد داشت. ژوئن 28، 2010

گسترش شکاف در بالا،

ضرورت شتابگیری اتحاد عمل و همسویی در پائین!

شکافی که با حمله به مجلس و عقب نشینی شتاب زده آن در پس گرفتن مصوبه مربوط به دانشگاه آزاد پدیدار شد و فراق های رهبر به توپ بستن مجلس را شعار دادند می تواند نقطه آغاز فاز ریزش و تجزیه در طیف نیروهای موسوم به اصولگرا باشد. این حداقل هشدار است که برخی از عناصر خود همین طیف نظیر محمد رضا باهنر از جامعه اسلامی مهندسی مطرح کرده اند. از آنجا که خامنه ای دیگر نقش داور منازعات جناحی حتی در بین مجموعه اصولگرایان را هم نمی تواند ایفا کند و چهره اصلی همین حمله به مراجع و تهدید در به توپ بستن مجلس است، تشدید تفرقه و تجزیه و گسترش شکاف در بالا مایه وحشت و نگرانی بخشی از نیروهای دوراندیش همین طیف را فراهم آورده است.

همزمان با این وضعیت، سرکوبها به طرز همه جانبه ای ادامه دارد. طرح های پی در پی سرکوب های خیابانی به نام تامین حجاب و عفاف یا مقابله با مزاحمین نوامیس مردم به یک جنگ بزرگ و دامنه دار فرسایشی در حوزه مدنی فراروبیده است. آمارهایی که مقامات مسئول رژیم در زمینه برخورد با زنان و جوانان در استان های مختلف انتشار می دهند، بهترین گواه گسترده موج سرکوب زندگی عرفی و مدنی شهروندان کشور است. همراه با آن بازداشت های پی در پی فعالین کارگری، دانشجویی، محاکمات گروهی فعالین ملی، زنان، خانواده های جانبازان و زندانیان سیاسی ادامه یافته و تشدید شده است. این وضعیت گسترش همسویی و اتحاد عمل میان جنبش های ملی، کارگری، دانشجویی، زنان و خانواده های شهدا و جانبازان و زندانیان سیاسی را به ضرورتی مهم و عاجل تبدیل کرده است. در حقیقت در حالی که شکاف در بالا در حال گسترش است، تنها با شتاب گیری اتحاد عمل و همسویی فزاینده تر جنبش های مختلف اعتراضی است که می توان مقابله موثری را با رژیم سازمان داد، موج سرکوب زندگی عرفی را عقیم گذاشت و مقاومت وسیع اما پراکنده زنان و جوانان و عموم مردم بر علیه گشت های خیابانی را به بخشی از مقاومت سراسری علیه استبداد تبدیل کرد. اگر تلاش در جهت حرکت جمعی از سوی فعالین گرایش های مختلف هر جنبش معین اعتراضی در هر سطح که مقنور است بخشی از پاسخ به ضرورت مقابله سازمان یافته تر به تعرض استبداد مذهبی است، حمایت متقابل جنبش های اعتراضی از یکدیگر و گسترش همدلی و اتحاد عمل بخش دیگر آن است. حرکت در این مسیر مقاومت جنبش اعتراضی در برابر دستگاه سرکوب را تقویت می کند، فرصت های تازه در بهره برداری از شکاف های جدید بالایی ها فراهم می سازد و شرایط برای انطباق بیشتر امر هدایت سیاسی با مطالبات واقعی مردم ایران و در مرکز آن، نفی کامل رژیم دیکتاتوری را بهبود می بخشد. ژوئن 25، 2010

ضرورت دفاع از فعالین جنبش کارگری

وبلاگ رادیو راه کارگر: سازمان جهانی کار در گزارش سالانه خود در مورد ایران خواستار آزادی ابراهیم مددی، و لغو اتهام های وارد شده به چند عضو دیگر سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه،

دوستان رضا شهبابی و سعید ترابیان، آنها و خانواده هایشان را تنها نخواهند گذاشت

برگرفته از جهان زن



گفت و گوی **میترا امجد خیرنگار** «جهان زن» با **اکبر پیرهادی** عضو سندیکای واحد، در باره وضعیت رضا شهبابی و سعید ترابیان از اعضای هیات مدیره سندیکای شرکت اتوبوسرانی تهران و از دستگیر شدگان اخیر این سندیکا که بدون تفهیم اتهام بدون ملاقات و بدون وکیل در زندان اوین هستند.

میترا امجد: آقای پیرهادی از وضعیت آقای رضا شهبابی و آقای سعید ترابیان و هم چنین خانواده های آنان چه خبر دارید؟

اکبر پیرهادی: طبق اخباری که ما داریم آقای سعید ترابیان و رضا شهبابی هم اکنون در بند ۲۰۹ زندان اوین و شعبه ۱ امنیت هستند. و در مورد خانواده هایشان باید بگویم چند روز پیش به منزل مادر سعید ترابیان از طرف اطلاعات مراجعه کرده اند و از مادر ایشان در مورد وضعیت آقای ترابیان سوال کرده اند و دیروز هم آقای رضا شهبابی با خانواده اش تلفنی صحبت کوتاهی داشته است.

جهان زن: اتهام آقای سعید ترابیان و آقای رضا شهبابی چیست؟ چرا دستگیرشان کرده اند؟ و وضعیت پرونده شان چگونه است؟

اکبر پیرهادی: ترابیان و شهبابی هیچ جرمی مرتکب نشده اند. آنها فقط از کارگران دفاع کرده اند. تا حالا هم تفهیم اتهام نشده اند. ملاقات هم نداشته اند. خانواده هایشان تابه حال به جاهای مختلف مثل دادگاه انقلاب دادستانی زندان اوین و... مراجعه کرده اند و هنوز آنها نتوانسته اند ملاقات داشته باشند.

جهان زن: آیا در حال حاضر آن ها توانسته اند وکیل داشته باشند؟

پیرهادی: تا زمانی که آن ها تفهیم اتهام نشوند وکیل هم ندارند. آنها تا کنون نه تفهیم اتهام شده اند و نه توانسته اند وکیل داشته باشند.

میترا امجد: آیا برای گرفتن وکیل و پاک کردن نام دیگر به خانواده های آنان تا کنون از جانب دوستان و نزدیکان آقایان شهبابی و ترابیان اقدام شده است؟

آقای پیرهادی: قبلا آقای اولیایی فرد وکالت بچه های سندیکا را به عهده می گرفتند. الان خود آقای اولیایی فرد زندان است. باید اقداماتی انجام گیرد که وکلای دیگری وکالت این بی گناهان را به عهده بگیرند.

میترا امجد: تا آن جا که من اطلاع دارم آقای خورشید قبلا وکالت کارگران سندیکای واحد را به عهده داشتند و هم چنین برخی از وکلای شجاع دیگر داوطلبانه وکالت کارگران سندیکایی را به عهده می گرفتند. در حال حاضر از سوی دوستان و سایر نزدیکان و همکاران آقایان ترابیان و شهبابی چه اقداماتی در راستای احقاق حق این کارگران شجاع صورت می گیرد؟

اکبر پیرهادی: دوستان آقایان شهبابی و ترابیان آنها و خانواده هایشان را تنها نخواهند گذاشت و خود را در کنار آنها قرار می دهند و هر کاری از دستشان بر آید انجام می دهند.

میترا امجد: آقای پیرهادی آخرین اخبارتان از آقای اساتلو و خانواده محترمشان چیست؟

اکبر پیرهادی: همان طور که اطلاع دارید آقای اساتلو به دلیل فعالیت سندیکایی به ۵ سال زندان محکوم شده است و ۳ سال و نیم از ۵ سال زندانش را کتبی اما شرایط خوبی در زندان نداشت مدت ها در زندان گوهردشت بود که به تازگی به بند عمومی منتقل شده است و خانواده ایشان هم چندان در موقعیت خوبی به سر نمی برند آنها تحت فشار قرار دارند.

میترا امجد: آقای پیرهادی به عنوان آخرین سوال چه کاری از دست ما بر می آید؟ ضمن این که ما خود را هم درد شما احساس میکنیم و امیدواریم ما را هم در کنار خود بدانید.

پیرهادی: همین که شما اطلاع رسانی می کنید خیلی خوب است و دست شما درد نکند.

میترا امجد: آقای پیرهادی خیلی ممنون که در این گفت و گو شرکت کردید. **آقای پیرهادی:** من هم از شما تشکر می کنم. ژوئن 28, 2010

مانند عطا باباخانی، داوود رضوی، یعقوب سلیمی، ابراهیم گوهری، همایون جابری، سعید ترابیان، ناصر غلامی، علی زاد حسین، عباس نژاد کودکی و منصور حیات غیبی شده است. این درخواست در شرایطی عنوان شده است که ترابیان همراه با رضا شهبابی، دیگر عضو این تشکل مستقل کارگری، هفته گذشته توسط مأموران امنیتی بازداشت شدند. علیرغم گزارش این سازمان مبنی بر توافق قوه قضائیه جمهوری اسلامی با عفو منصور اسالو، رژیم اسلامی به بازداشت تعداد بیشتری از فعالین جنبش کارگری و آزار خانواده های فعالین آنان دست زده است. آخرین گزارشات حاکی از این است که مأموران رژیم به منزل مادر سعید ترابیان مسئول روابط عمومی شرکت اتوبوس رانی تهران و حومه یورش بردند و این مادر سالخورده و بیمار را مورد اذیت و آزار و توهین قرار دادند.

رژیم در کنار تهدید و بازداشت فعالین تشکل های کارگری همزمان به تلاش های خود برای کنترل گردش اطلاعات و سانسور اخبار فعالیت های کارگران افزوده است. در همین راستا سایت سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در صبح روز ۲۳ خرداد ماه فیلتر شد. دستگاه حاکمه به روال گذشته سعی می کند تا با سرکوب فعالین کارگری و تشکل های آنان، و همچنین مسدود کردن و سانسور شبکه های اطلاعاتی آنان زمینه های استمرار جنبش کارگری و به طریق اولی جنبش ضد استبدادی در ایران را از میان بردارد. این حملات در شرایطی صورت می گیرد که تفرقه میان طبقه سیاسی حاکم، بحران اقتصادی و شکاف طبقاتی عمق بیشتری پیدا کرده است. پاسخ رژیم به فقدان مشروعیت سیاسی دستگاه ولایت فقیه و صفت آرای آشکار مردم علیه این نظام، تکیه هر چه بیشتر و یکجانبه به سیاست سرکوب، سانسور، شکنجه و اعدام است. با وجود تلاش و همت مضاعف دستگاه حاکمه برای برپا کردن موانع بزرگی بر سر سازمان یابی کارگران و سرکوب کردن تشکل های آنان، تردید نمیتوان داشت که آنچه که خواب ولایت فقیه را آشفته کرده شرایطی است که زمینه را برای مداخله هر چه وسیعتر کارگران در جنبش اعتراضی مردم ما فراهم کرده و می کند.

اولا، سیاست های اقتصادی رژیم، سیاست هدفمند کردن پارانه ها، موج اخراج کارگران و تعطیل شدن واحدهای صنعتی و تولیدی، و گسترش فقر و فلاکت، اکثریت عظیم کارگران و زحمتکشان ایران را در مقابل این نظام ضد کارگری و مردمی قرار داده است.

ثانیا، حنای و عده های عوام فریبانه و رذیلانه احمدی نژاد و مجتمع نظامی - مذهبی حاکمه دیگر رنگی ندارد. طشت رسوایی سیاست های دولت اسلامی و عواقب فاجعه بار آن برای اکثریت مردم ایران، چپاول دارایی های ملی و تقسیم آن بین اعضای مافیای نظامی امنیتی حاکم چنان به صدا در آمده است که دیگر بسیاری از مقامات این نظام قادر به پوشاندن آن نیستند.

ثالثا، همین رسوایی، همین نمایش نفرت دستگاه حاکمه از اکثریت عظیم جمعیت ایران و بی اعتنایی آشکار آنان به کسانی که قربانی اصلی سیاست های تعدیل اقتصادی همین نظام اند، چنان آشکار و عریان شده که حتی نهادهای کارگری وابسته به این دستگاه را با بحرانی همه جانبه و بی سابقه روبرو کرده است.

رابعاً، و از همه مهمتر، عمق نفرت و ناراضی اکثریت مردم از رژیم و شورش آنان علیه این دستگاه جهنمی، و آشفته گی درونی، بی سابقه و همه جانبه آن، رژیم را بیش از هر زمانی دیگر بر آن داشته تا تشکل های کارگری و شبکه های سازمانی و رسانه ای آنان را مورد حمله قرار دهد.

تجربه یک سال گذشته اما نشان میدهد که مقاومت مردم در دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی اختلال بی سابقه ای ایجاد کرده است. دستگاه حاکمه دیگر نمیتواند تشکل های کارگری را در خفا سرکوب کند. حقیقت این است که تمرکز رژیم روی سرکوب تشکل های مستقل کارگران ایران نتیجه معکوس داشته است. به عنوان مثال تلاش رژیم برای متلاشی کردن سندیکای شرکت واحد نه تنها راه به جایی نبرده است، بلکه موقعیت این تشکل را بیش از پیش مستحکم تر کرده و رهبران این سندیکا را به چهره های سرشناس ملی و بین المللی تبدیل کرده است. مبارزه و مقاومت شجاعانه فعالین این تشکل و تشکل های دیگری همچون شورای هماهنگی تشکل های صنفی معلمان در ناتوان کردن دستگاه سرکوب ولایت فقیه نقش برجسته و غیر قابل انکاری ایفا کرده اند.

تجربه انقلاب ۵۷ ثابت کرد که اراده سازمان یافته و متحد کارگران در به زانو در آوردن دیکتاتوری نقشی حیاتی و کلیدی دارد. چنین نقشی با توجه به تغییرات جمعیتی و افزایش چشمگیر کمی نیروی کار در ایران در ۳۱ سال گذشته نه کمتر که بیشتر شده است. موفقیت جنبش مبارزه برای دموکراسی در گرو حضور هر چه وسیعتر و متشکل کارگران است. با تمام قوا به دفاع از فعالین جنبش کارگری و تشکل های آنان برخیزیم. ژوئن 24, 2010

کارگر خباز کیست؟

نگاهی به شرایط کار کارگران خباز و اعتراض های اخیر کارگران خبازسقر

محمود صالحی

خبازی کارگاهی است که همه کارگران آن در یک مکان معین و در زیر یک سقف نیستند و هر خبازی در یک نقطه شهر و یا روستا قرار دارد. به این دلیل کارگران خباز در سطح شهر و در تمام جامعه، پراکنده و در بین مردم کار و زندگی می کنند. ارتباط آنها با مردم، به صورت روزمره وجود دارد و روزانه خانواده های بسیاری برای خرید نان، گذرشان به آنجا می خورد. به این دلیل، کارگران خباز به جزئی از خانواده شهروندان، تبدیل شده اند و عموم مردم، یعنی مشتریان دایمی خبازی ها، با شرایط کار و زیست این کارگران آشنا هستند. بنابراین لازم دیدیم برای آشنایی بیشتر خوانندگان و دیگر دوستان کارگر، نگاهی به موقعیت و مشکلات این بخش از طبقه کارگر و اعتراضات اخیر کارگران خبازسقر شهر سقز داشته باشیم. امیدوارم که مطالعه این نوشته، مورد استفاده دوستان کارگر و بخصوص کارگران خباز قرار بگیرد.

کارخبازی یکی از مشاغل می باشد که صدها کارگر را به خود مشغول کرده است. در بسیاری از شهرها، کودکان از سن ۶ تا ۱۰ سالگی وارد کارگاه خبازی شده، تا کمک خرجی برای خانواده خود شوند. این کارگران کوچک از همان ابتدای زندگی خود، به جای اینکه به مدرسه رفته و تحصیل کنند، باید هر روز ساعت ۴ صبح تا ۸ شب، با دستمزدی ناچیز کار می کردند و با برخورد غیر انسانی کارفرمایان نیز مواجه بودند. آنها از همان روزی که وارد محل کار می شوند، احساس نابرابری می کنند و همیشه دنبال راهی هستند که خود را از جملات رکیک، کتک کاری های روزمره یا برخورد های تحقیر آمیز کارفرما نجات دهند. بسیاری از کارگران خباز بارها از سوی کارفرماها، مورد حمله فیزیکی قرار می گیرند و اگر روزی در این رابطه فراهوانی داده شود، من اولین نفری هستم که آثار به جا مانده از کتک کاری و شکنجه بدنی دوران کودکی ام را به معرض دید همگان خواهم گذاشت.

کار در خبازی به عنوان شغل سخت و زیان آور شناخته می شود، اما تعداد زیادی از کارگران به سن بازنشستگی نرسیده و فوت کرده اند. چرا که کارفرمایانی زیادی هستند که از بیمه کارگران خودداری کرده و با همسران خود را به جای کارگران بیمه می کنند. در چنین شرایطی اگر کارگران دور هم جمع شده و می خواستند به فکر چاره ای برای اعتراض به این وضعیت باشند، مورد تعرض کارفرما قرار می گرفتند و اخراج می شدند. پس از اخراج کارگر، کارفرمای دیگری حق نداشت او را به کار بگیرد.

مواردی را نیز به یاد دارم که کارگر خبازی به دلیل شرایط بد کاری، از دست کارفرما فرار کرده و برای کار به شهرهای دیگر ایران رفته، اما کارفرما او را با زور و کتک کاری به سقز باز گردانده است. زمان شاه من با چند نفر از کارگران در یکی از خبازی های شهر کار می کردم، یکی از کارگران (که لازم نمی دانم نام او را ببرم)، دیر از خواب بیدار شده بود، کارفرما به درب منزل او می رود و کارگر بیچاره را بیرون آورده و یک پارچه قرمز رنگ به نشانه عروس، روی سرش می اندازد و او را با شادی و کف زنان، در میان مردم شهر به مغازه آورد.

از آن روز به بعد، من و دیگر کارگران احساس کردیم که باید برای خلاصی از این همه بی حرمتی کاری بکنیم. اما چگونه و از چه راهی باید با این شرایط مقابله می کردیم؟ این را نمی دانستیم. تنهای کاری که بلد بودیم و همیشه آن را تبلیغ می کردیم فرار به دیگر شهرها بود. اگر امروز در برخی از شهرهای ایران، کارگران خباز سقزی فراوان است، یکی از دلایل همین مسئله و دلیل دیگر، بیکاری روزافزون این منطقه است. این کارگران در اوج ناامیدی، همیشه دنبال راهی بودند که بتوانند یک زندگی دور از تحقیر و بی حرمتی داشته باشند. بعد از انقلاب ۵۷ نیز، هر زمان به شرایط نامطلوب کاری معترض می شدیم، بلافاصله آرم کومه به پیشانی ما می زدند و هنوز هم با این اتهام، ما را سرکوب می کنند و از ادامه راه باز می دارند. کارفرمایان بر اساس منافع خودشان، هر کاری که لازم بدانند بر علیه ما کارگران انجام می دهند.

کارگران خباز همواره در دفاع از مطالبات خود، در حال جدال و کشمکش با کارفرمایان هستند و این امر باعث اتحاد هر چه بیشتر آنها شده است. حتی این اعتراض ها تا آنجا پیش رفته که در مواردی، کارگران خباز برای رسیدن به خواسته های خود، دست از کار کشیده اند. اولین اعتصاب کارگران خباز در دوره حکومت رضا شاه بود که آنها خواهان ایجاد تشکل

خود شدند و با این اعتراض دولت وقت، "سندیکای کارگران خباز تهران و حومه" را به رسمیت شناخت.

کارگران خباز سقز نیز در هر شرایطی، برای متحقق شدن خواسته های خود و ایجاد تشکل خود ساخته، تلاش های فراوانی کرده اند و بارها نیز مورد سرکوب دولت های مختلف بوده و نمایندگان شان به زندان افتاده اند. اگر چه تشکل خود ساخته کارگران خباز، مورد تعرض قرار گرفته و درب آن پلمب می شد، اما آنها هیچ وقت نا امید نشده و مبارزه خود را برای داشتن حق تشکل و افزایش دستمزدها ادامه داده اند. کارگران خباز اولین صنف کارگری شهر سقز بودند که در بهار سال ۱۳۵۸، اقدام به تشکیل سندیکای تازه تاسیس خود نمودند. سپس آنها طی یک اطلاعیه ای اعلام کردند که برای افزایش دستمزدها، دست از کار می کشند و در محل سندیکا اعتصاب خود را شروع کردند. خواست کارگران این بود که دستمزد آنها باید یک برابر اضافه شود و کارفرمایان موظف اند کارگران خود را بیمه نمایند. این اعتصاب بعد از کار روزانه یعنی از ساعت ۸ شب تا ۳ نیمه شب ادامه داشت که در نتیجه، کارفرمایان خواست کارگران را قبول کردند و کارگران هم اعتصاب خود را شکستند.

خبازی های سقز فعالین زیادی را به جنبش کارگری ایران تقدیم کرده است. از جمله آنها می توان از عبدالله خوش پیام، محمود محمدی اخکنند، رحمان محمدی اخکنند، عبدالحمید کریمی (شاطر حامد) و در این سالهای آخر محمد عبدی پور، جلال حسینی، را نام برد. کارگران و فعالین خباز همواره با حربه سرکوب مواجه شده و با توسط مامورین امنیتی بازداشت و زندانی شده اند. برخی از آنها بر اثر فشارهای پلیسی، از شهر و دیار خود مهاجرت کرده و در شهرهای ایران و یا در کشورهای دیگر، مشغول به کار شده اند. به دنبال تصرف شهر سقز توسط نیروهای نظامی دولت و پلمب سندیکای کارگران خباز، عده ای از کارفرمایان از فعالین کارگری که سابقه دفاع از مبارزه طبقاتی کارگران داشتند، شکایت کردند. این امر باعث شد که این چهره های سرشناس کارگری از شهر خارج شوند و سندیکای کارگران خباز عملاً بسته شد.

در سال های بعد، کارگران خباز سقز، مراسم ها و جلسات خود را برای حل مشکلات شان را در خارج از شهر برگزار می کردند. همچنین اعتراض های خود را نسبت به شرایط نامطلوب کاری شان را به طور انفرادی انجام می دادند که برای کارگران معترض هیچ نتیجه ای حاصل نمی شد. سال ۱۳۷۳ جمع کثیری از کارگران خباز تصمیم گرفتند که به هر طریقی که شده سندیکای خود را تاسیس کنند. در این سال، انجمن صنفی کارگران خباز سقز اعلام موجودیت کرد و فعالیت خود را آغاز کرد. نمایندگان کارگران قبل از هر چیز روی چند نکته اساسی تاکید کردند که باید به دست بیاورند:

- ۱- بیمه کلیه کارگران در محل کار.
- ۲- عقد پیمان دسته جمعی با نماینده کارفرما.
- ۳- آموزش کارگران در مورد مسائل کارگری.
- ۴- تشکیل کلاسهای نهضت سواد آموزی در سندیکا و زیر نظر هیئت مدیره.

این چهار بند در دستور کار نمایندگان خباز قرار گرفت و برای به دست آوردن آن تلاش های زیادی به عمل آمد. از همان ابتدای تشکیل انجمن، بارها نمایندگان کارگران از طرف کارفرمایان، مورد حمله قرار گرفتند و آنها را تهدید می کردند که استعفا دهند. این اقدام در اراده نمایندگان در دفاع از هم طبقه ای های خود، تاثیری نداشت. کارفرمایان راه دیگری را در پیش گرفتند: عده ای از آنها، این بار از طریق مسئولین امنیتی اقدام کردند و از آنها خواستند که نمایندگان کارگران را به عنوان "کمونیست و کومله و..." تحت پیگرد قضایی قرار دهند. مامورین امنیتی نیز نماینده ها را تحت فشار گذاشتند که استعفا دهند، اما چون نتیجه ای نگرفتند، اداره اطلاعات در سال ۱۳۷۸ اقدام به دستگیری ابراهیم کریمی، محمود صالحی، محمد عبدی پور و جلال حسینی نمود و آنها مدت زیادی را در بازداشت بسر بردند.

کارگران خباز سقز، اولین کسانی بودند که بعد از ده ۶۰ مراسم روز جهانی کارگر را به داخل شهر ها هدایت کردند (۱۳۷۶) و برای اولین بار مراسم روز جهانی کارگر را به خیابانها شهر آوردند که در این مراسم ده ها نفر از کارگران دستگیر شدند. (۱۳۸۳) با این پیشینه مختصر می خواهم به اعتراض اخیر کارگران خبازسقر و نتایج آن

اعتراض های اخیر کارگران خباز سقز و نتایج آن

کارگران خباز سقز هر ساله برای عقد پیمان، با مشکلاتی روبرو بوده اند و نماینده کارفرما هیچ وقت به میل خود حاضر به عقد پیمان با نماینده کارگر نمی شد. چند سال است که این نماینده با حمایت بعضی از مسئولین شهر، حاضر به نشست با نماینده کارگر نبوده و اگر هم در این جلسه شرکت می

کرده، بی نتیجه پایان می یافت. این کارشکنی باعث می شد که ابتدای هر سال، بعد از مذاکرات طولانی و یا حتی با اعتصاب کارگران، نماینده کارفرما ناچار می شد که تن به قرارداد و پیمان دسته جمعی بدهد. به همین دلیل در سال های گذشته در مواردی حتی 6 ماه از سال هم می گذشت، بدون اینکه دستمزد کارگران خباز افزایش داشته باشد.

امسال هم نماینده کارگران خباز سقز از اسفند ماه سال گذشته، از نماینده کارفرما درخواست نمود تا برای عقد پیمان، تشکیل جلسه دهند، اما هر بار نماینده کارفرما از حضور در جلسه امتناع می کرد. به این ترتیب کارگران وقتی سخنان نماینده های خود را در این باره شنیدند، تصمیم گرفتند که خودشان دست به کار شوند. آنها در محل سندیکا اقدام به تشکیل جلسات نمودند و همه کارگرانی که در مدت ۲۰ روز به آنجا مراجعه کرده بودند، طوماری امضا کردند. پس از آن از بین همکاران خود، چند نفر نماینده را انتخاب نمودند تا برای یک اعتصاب سراسری آنها را رهبری کنند.

نمایندگان منتخب کارگران خباز در اولین اقدام، اطلاعیه ای صادر نموده و دولت و کارفرمایان را تهدید کردند که در صورت عدم رسیدگی به خواسته های شان، دست از کار خواهند کشید. اولین اطلاعیه و طوماری که به امضای ۱۳۸ نفر رسیده بود برای تمام ارگانهای دولتی ارسال شد. بلافاصله نماینده دولت از استان، عازم سقز شد و با نماینده کارگران تشکیل جلسه داد. اگر چه در این نشست، قول افزایش دستمزدها را به کارگران دادند، اما هیچ اقدام عملی جزیی انجام نگرفت.

سرانجام در تاریخ ۸۹/۳/۲۵ اطلاعیه شماره یک از طرف کارگران صادر شد و در آن اعلام کردند که تصمیم گرفته اند در روز ۸۹/۳/۲۶ ساعت ۷ صبح به مدت چند ساعت دست از کار بکشند. مسئولین دولتی در شهر سقز، پس از پخش اطلاعیه، نماینده کارگران را احضار کردند و از آنان درخواست نمودند که اقدام به اعتصاب نکنند تا ما نماینده کارفرما را موظف به امضای پیمان کنیم. این مذاکرات ساعت ها ادامه داشت، اما نتیجه ای حاصل نشد و نماینده کارفرما تن به امضای پیمان دسته جمعی نمی داد.

بعد از ظهر روز پنجشنبه صدها کارگر در محل انجمن تجمع کردند و از نمایندگان منتخب خود انتقاد کردند که چرا به وعده وعیدهای مسئولین کارفرمایان، اکتفا نموده و هیچ اقدامی نکرده اند و در همان روز چند نفر دیگر نماینده انتخاب می کنند تا به جمع نمایندگان قبلی اضافه شوند. غروب همین روز از طرف کارگران اطلاعیه دیگری صادر می شود و در آن اعلام می کنند: " ما کارگران در روز شنبه مورخه ۸۹/۳/۲۹ ساعت ۶ صبح تا ۱۰ صبح یعنی ۴ ساعت دست از کار خواهیم کشید ". این اطلاعیه سریع و در عرض چند ساعت در تمام کوچه و خیابان های شهر جهت اطلاع مردم نصب شد. ساعتی بعد، همه جا در میان مردم، بحث از اعتصاب کارگران خباز بود.

به دنبال پخش این خبر در سطح شهر، نمایندگان کارفرما دست به کار شدند و اسامی کارگاه هایی که در روز شنبه ۸۹/۳/۲۹ تعطیل رسمی هستند را به مقام های نیروی انتظامی اعلام کردند. اعلام اسامی این کارگاه ها به این دلیل بود که اگر هر کارگاه دیگری تعطیل باشد، مجرم شناخته شود و....

سرانجام روز جمعه مورخ ۸۹/۳/۲۸ در حالیکه همه ارگانهای دولتی تعطیل بودند، در مرکز اداره اطلاعات شهرستان سقز، جلسه ای با حضور نماینده منتخب کارگران خباز و نماینده کارفرمایان تشکیل شد و بعد از چند ساعت گفتگو، ساعت ۹ شب پیمان دسته جمعی برای مدت یک سال به امضای دو طرف رسید.

بعد از امضای پیمان از طرف نماینده کارگران و نماینده کارفرما، " انجمن صنفی کارگران خبازی های سقز و حومه " طی اطلاعیه ای از کارگران خواست تا به اعتصاب دست نزنند.

اطلاعیه انجمن صنفی کارگران خبازی های سقز و حومه ضمن تشکر و قدردانی از کلیه کارگران عزیز خباز به اطلاع کلیه همکاران گرامی، کارگران خباز می رساند. با توجه به اینکه در تاریخ ۸۹/۳/۲۸ راس ساعت ۹ شب نمایندگان کارگران خباز از طرف انجمن صنفی و نمایندگان کارفرمایان از طرف اتحادیه در خصوص دستمزد سال ۱۳۸۹ به توافق رسیده اند.

لذا از کلیه کارگران عزیز دعوت به عمل می آید تا طبق روال گذشته به کار خود ادامه داده و جهت تنظیم برگ دستمزد جدید در بعد از ظهر روز شنبه مورخ ۸۹/۳/۲۹ و دیگر روزهای آتی به انجمن صنفی مراجعه فرمایند.

با تشکر انجمن صنفی کارگران خبازهای سقز و حومه
قابل ذکر است که شب ۸۹/۳/۲۸ جمع زیادی از کارگران در محل انجمن، منتظر نتیجه مذاکره بودند که بعد از توافق و تنظیم اطلاعیه، سریع و در همان شب به دست کارگران رسانند و با اطلاعیه را داخل مغازه های نانوایی انداختند، تا صبح که کارگران جهت کار مراجعه می کنند آن را ببینند.

به این ترتیب کارگران برنده این میدان مبارزه نابرابر بودند. از سویی کارگرانی که به جز نیروی کارشان، هیچ چیزی در اختیار نداشتند و از سوی دیگر دولت، اداره کار، فرمانداری، اتحادیه کارفرما و نیروی انتظامی قرار داشتند که از هر نظر دارای قدرت بودند.

اما کارگران تنها با اتحاد و یکپارچه بودن خود در برابر بی عدالتی پیروز شدند. من این موفقیت را به کلیه کارگران خباز و نمایندگان آنها، تبریک می گویم و آرزو دارم که همیشه و در هر حال سر بلند و پیگیر برای احقاق حق محرومان باشند. ۵ تیر ۱۳۸۹

زنان سیستان و بلوچستان در بی حقی چندجانبه

می مکران - مشکلات زنان در جامعه مردسالار و حاکمیت استبداد دینی با قوانین ضدزن، به حد کافی طاقت فرسا و فلج کننده تست. اما این مشکلات و ستم مضاعف در استانی هم چون سیستان و بلوچستان ابعاد نگران کننده تری به خود می گیرد. در اینجا علاوه بر مردسالاری ریشه دار و قوانین ضد زن، باید سنت های عشیرتی و فقر اقتصادی و کمبود آگاهی های فرهنگی را نیز افزود. در این استان، بخش وسیعی از زنان و مادران را باید "چشم انتظاران" نام نهاد. آن هایی که چشم انتظار همسر و یا فرزندان هستند که برای کار ترک دیار می کنند و در شیخ نشین ها مشغول به کار می شوند تا لقمه نانی برای خانواده هایشان بفرستند. و در زمان هایی که این مردان دور از دیار هستند، سیستم پیچیده ی خانوادگی کنترل و نظارت فلج کننده اب بر همسران و مادران آن ها اعمال می کند که زندگی را بر آن ها تباه می سازد. به این "چشم انتظاران"، باید مادران و همسرانی را نیز افزود که همسران و فرزندان شان به بهانه های گوناگون در زندان های رژیم گرفتار می آیند و در بی حقی مطلق در خوشبینانه ترین حالت به زندان های طویل المدت محکوم می شوند. بگذریم از مسأله جوانانی که به بالای دار کشیده می شوند و مادرانشان از دیدارشان برای همیشه محروم می گردند. از این رو مشکلات زنان سیستان و بلوچستان، بیش از هر چیز با حاکمیت مستبد و خشنی که با مشقت آهنین بر استان حکومت می کند، تشدید می شود. با این مقدمه می توان به دامنه مشکلاتی که مدیر دفتر حمایت از زنان و کودکان دادگستری استان سیستان و بلوچستان بر سر مرده است توجه کرد: مدیر دفتر حمایت از زنان و کودکان دادگستری سیستان و بلوچستان گفت: زنان استان از نداشتن قدرت بیان در استیفاء حقوق، عدم تمکن مالی در استخدام وکیل، ازدواج های اجباری، ازدواج در سنین پایین و چند همسری رنج می برند.

به گزارش ایسنا، کلثوم مودن اظهار کرد: برای خدمت رسانی و احقاق حقوق این بانوان دفتر حمایت اقدام به پرداخت حق الزحمه وکلا کرده و توانسته ۶۰ درصد در انجام وظایف خود موفق عمل کند.

به گزارش ایسنا، وی ادامه داد: مرد سالاری حاکم در استان و وادار کردن زنان بی سرپرست به حمل مواد مخدر یکی دیگر از مشکلات زنان استان است.

کلثوم مودن بیان کرد: وجود مردسالاری شدید موجب پامال شدن و از بین رفتن حقوق بانوان استان شده است.

مودن گفت: دفتر حمایت تلاش کرده تا از طریق آموزش و آگاهی بخشیدن به آنان در جهت احقاق حقوق بانوان گام بردارد و برای تحقق این هدف جلسات متعددی در دورترین نقاط استان برگزار شده است.

وی ادامه داد: در هر جلسه ای که برگزار شده یک کارشناس بهداشت نیز حضور داشته و خوشبختانه در منطقه کورین تعداد زیادی از بانوان زیر پوشش نهادهای حمایتی قرار گرفته اند.

مدیر دفتر حمایت از زنان و کودکان دادگستری سیستان و بلوچستان افزود: آگاهی بخشی به زنان در زمینه حقوقشان در جامعه موجب کاهش ناآشنایی ها خواهد شد و از عواقب و پیامدهای منفی جلوگیری می شود.

مودن اظهار کرد: اگر بتوانیم به زنان در این زمینه تحرک بخشی ایجاد کنیم قطعاً بانوان استان از حقوق خود آگاهی خواهند یافت.

مدیر دفتر حمایت از زنان و کودکان دادگستری سیستان و بلوچستان گفت: به همت دستگاه قضایی ۴۶ درصد ازدواج های ثبت نشده در سیستان و بلوچستان به ۲۴ درصد رسیده است.

مودن افزود: طبق آمار اعلام شده سیستان و بلوچستان کمترین آمار طلاق را دارد که علاوه بر فرهنگ، تلاش دادگستری نیز در این زمینه نقش داشته است.

مدیر دفتر حمایت از زنان و کودکان دادگستری سیستان و بلوچستان ادامه داد: ۵۰ درصد از مراجعین طلاق به صلح و سازش می انجامد.

وی بیان کرد: دفاتر حمایت از حقوق زنان و کودکان در شهرهای زاهدان، زابل، ایرانشهر، مودن، چابهار، سراوان و خاش فعالیت دارند که در کنار فعالیت های حقوقی، کارشناسان حوزوی نیز حضور دارند.

مودن ادامه داد: یکی دیگر از اهداف دفتر حمایت پیگیری مشکلات حقوقی زنان و کودکان در دستگاه قضایی با سرکشی هر ماه یکبار به بند نسوان و همچنین کانون اصلاح و تربیت است.

وی افزود: در حال حاضر ۶۰ کودک یتیم که شرایط زیر پوشش رفتن نهادهای حمایتی را ندارند توسط همکاران دادگستری تأمین مالی می شوند.

مدیر دفتر حمایت از زنان و کودکان دادگستری سیستان و بلوچستان بیان کرد: ۵۰۰ نفر از خانواده های زندانیان که شرایط زیر پوشش رفتن نهادهای حمایتی را ندارند با کمک گرفتن از خیرین استان تأمین مالی می شوند.

مودن تأکید کرد: ثبت وقایع ازدواج با جدیت مورد توجه قرار گرفته و آگاهی لازم در

این زمینه به زنان و دختران استان داده شده است. 2010 06 29

شادی صدر: جنبش سبز معادل جنبش آزادیخواهی و دموکراسی خواهی مردم ایران نیست بلکه بخشی از آن است



شادی صدر روزنامه نگار، وکیل و از فعالان حقوق زنان در تحلیل مسائل و مشکلات پیش روی زنان ایران و پیوند جنبش زنان و جنبش اجتماعی سبز بر این باور است که این روزها باید گزینه سرکوب اعمال شده از سوی حاکمیت علیه زنان را به عنوان گزینه ای جدی و فاکتوری قابل بررسی مورد توجه و تاکید قرار داد.

او که خود در روزهای حضور در ایران بارها از نزدیک پدیده سرکوب فعالان اجتماعی در ایران را درک کرده همچنین تاکید دارد که این روزها باید گزاره تازه ای از ورود به طرح مباحث در مسائل استراتژیها و اهداف جنبش زنان ترسیم کرد. او نام این مرحله را مرحله بازبینی استراتژیها می گذارد و معتقد است که این مرحله، مرحله صادق بودن با خود و با جامعه زنان ایران است، مرحله ای که ما از شعار، شو آف رسانه ای و دیگر هیچ، جایی که امروز در آن قرار داریم، دور می شویم و از خود می پرسیم، در این شرایط تازه، و با توجه به سرکوب، چگونه می توان جنبش را زنده و سرپا نگه داشت، نه به شیوه ای که تنها نامی باشد بلکه به شیوه ای که نفعی به زنان، در زندگی عادی و روزمره برساند. اینجاست که مثلا به نظر من تعاریف ما از "علنیّت" باید بازبینی شود.

صدر بر این باور است که وجه همگانی بودن جنبش سبز ویژگی اصلی این جنبش است به شکلی که جنبش توانست گروهها و افرادی را به خود جذب کند که بسیاری از آنها تا پیش از این اصلا سیاسی نبودند یا حتی باوری به عمل سیاسی به عنوان یک شهروند نداشتند. من حتی فکر می کنم اینکه جنبش، تنها جنبش طبقه متوسط بوده، یک افسانه است. اگر شما یک نگاه تحلیلی داشته باشید به پیشینه خانوادگی شهدای جنبش، می بینید که تعداد قابل توجهی از آنها در مناطق پایین شهر یا مناطق میانی که عمدتا محل زندگی طبقه متوسط نیست زندگی می کرده اند. این می تواند به ما یک شاخص قابل اعتماد درباره پایگاه طبقاتی جنبش بدهد. با این همه، نکته ای که به نظر من مدام فراموش می شود و به همین دلیل باید مدام یادآوری شود این است که جنبش سبز معادل جنبش آزادیخواهی و دموکراسی خواهی مردم ایران نیست بلکه بخشی از آن است؛ البته فعلا بخش پررنگی از آن.

شادی صدر به دنبال حوادث پس از انتخابات و محدودیت های پیش روی فعالان اجتماعی مجبور به ترک ایران شد. اتهامهای شادی صدر «اقدام علیه امنیت کشور از طریق اجتماع و تبانی به قصد بر هم زدن امنیت عمومی»، «راخالد در نظم عمومی» و «تمرد در برابر مامورین» در تجمع اسفند سال ۸۵ در مقابل دادگاه انقلاب بوده است. وی به شش سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق، محکوم شده است.

البته شادی صدر پیش از این يك بار در ۱۳ اسفند ۱۳۸۵ در مقابل دادگاه انقلاب تهران، به همراه بیش از سی نفر از فعالان جنبش زنان ایران و دیگر بار صبح جمعه ۲۶ تیر ۱۳۸۸ بازداشت شده بود. گفتگوی زیر حاصل مصاحبه مکتوب جرس با خانم صدر است.

جایگاه جنبش زنان در موقعیت فعلی را چگونه ارزیابی می کنید؟

شادی صدر: من فکر می کنم جنبش زنان، در یک سال گذشته، درست مثل تک تک فعالانش و درست مثل بسیاری از مردم عادی، تجربه دشواری را از سر گذرانده است: مواجه شدن با یک جنبش عظیم مردمی، سیل آدمها در خیابانها، زنانی که پیش از آن حاضر نبودند به خاطر مطالبات زنان مخاطرات آمدن در خیابان را بپذیرند، و رفتن همراه این جنبش عظیم، به نوعی حل شدن در آن، فراموش شدن مطالبات زنان که طرح آن پیش از انتخابات بسیار پررنگ بود و بعد هم سرکوب وسیع. من می خواهم از بین همه موضوعاتی که بر جنبش زنان تاثیر می گذارد و به نوعی در تعیین موقعیت آن تعیین کننده است، روی این عامل آخر دست بگذارم که به نظرم می رسد مدام از سوی فعالان این جنبش نادیده گرفته می شود و یا نهایتا، خیلی کلی به آن اشاره می

شود بدون آن که اثر آن روی جنبش به طور دقیق مورد تحلیل قرار بگیرد. منظرم "سرکوب" است که به نظر من بسیار مهم است به رسمیت بشناسیمش، و آثارش را مورد مطالعه قرار بدهیم و بعد یک جمع بندی از وضعیت جنبش بدهیم. همینجا بگویم که من بقیه عوامل و فاکتورهای موثر بر جنبش را بهشان نگاه نمی کنم هرچند نگاه به آنها را هم لازم می دانم اما به دلیل نادیده گرفته شدن این عامل می خواهم تاکیدم را بگذارم روی این.

سال هاست که زنان در ایران با پدیده سرکوب در اشکال مختلف مواجه اند. نگاه تان به این سرکوب چگونه است؟ چه ویژگی ها و اشکالی برای سرکوب در نظر می گیرید؟

شادی صدر: سرکوب جنبش زنان که عمدتا به شکل احضار و بازجویی، تهدیدهای تلفنی و حضوری، بازداشت، ممنوع الخروج کردن، بیکار کردن و... فعالان جنبش زنان صورت گرفت برپایه یک ستاریو بود و آن، اثبات نقش جنبش زنان در انقلاب مخملین و براندازی. از نظر منی که سابقه بازداشت و

بازجویی در دوره قبل از انتخابات 88 و پس از آن را داشته ام، مقایسه رویکرد دستگاه امنیتی به جنبش زنان، یک تفاوت اساسی را نشان می دهد: در این دوران تازه، هر عاملی که قصد ایجاد هر تغییری، ولو کوچک، در جامعه را داشته باشد، به عنوان عامل براندازی با آن برخورد می شود. در حالی که تا پیش از انتخابات 88، دستگاه امنیتی مدام خط قرمزهایی را تعیین می کرد که عبور از آنها، خلاف امنیت ملی بود اما با همه محدودیتها، تو حس می کردی فضای دفاعی برای حرکت هنوز باز است و کل سیستم، ولو خیلی کم، قابل مذاکره (negotiable) است به این معنا که می توانی حتی در بازجویی ها بحث کنی و حمایت خود را به اثبات برسانی و یا اینکه بروی زندان، بیایی بیرون، پرونده باز داشته باشی و باز هم حداقل در زیرزمین یک خانه بتوانی مراسم 8 مارس برگزار کنی نه اینکه حتی بت رسید 5 نفری در یک کافی شاپ قرار جلسه بگذاری. حساب زندگی اکتیویستی، حساب همین دو تا چهار تاهاست و دستگاه امنیتی هم این را خیلی خوب می داند و درست به همین دلیل، کلا راه را بر ادامه هر فعالیتی که تا پیش از این ممکن بود، بسته است.

منظورتان از فعالیت چیست؟

شادی صدر: منظرم از فعالیت، بیشتر آن چیزی است که در فضای واقعی، در کوچه و خیابان، در فضاهای عمومی و بحثهای علنی شکل می گیرد وگرنه که عرصه مجازی، هنوز تا حدودی باز است. ممکن است اشخاص اندکی هم در این میان پیدا شوند که شجاعت استثنایی از خود نشان بدهند اما موضوع، حسی است که اکثریت جنبش دارد و آن، ناتوانی در ادامه حرکت به دلیل سرکوب است. یک نوع زمینگیر شدن. من فکر می کنم صرفنظر از خطرات امنیتی که آن دسته از فعالان جنبش زنان را که راه بیرون آمدن از کشور را در پیش گرفتند تهدید می کرد، بیشتر فرار از این حس زمینگیر شدن، ناتوان بودن از ادامه فعالیت و حتی این فکر که در این شرایط سرکوب وسیع، در خارج از ایران می توانند موثرتر باشند بود. با این همه، حتی این اثر سرکوب بر جنبش که باعث شد برخی از باسابقه ترین فعالان خود را دیگر در داخل ایران نداشته باشد نیز به رسمیت شناخته نشد. راستش من گاهی فکر می کنم برای اینکه به خودمان انرژی بدهیم خوب است مدام بگویم: با وجود سرکوبها، جنبش زنان همچنان قدرتمند به راه خود ادامه می دهد اما باید در عین حال، تحلیل هم از شرایط واقعی مان داشته باشیم. یعنی سرکوب را به عنوان مهمترین مولفه بیرونی موثر بر جنبش زنان بگذاریم وسط، از این نترسیم که خوب نگاهش کنیم، حتی فهرستی تهیه کنیم از آثاری که سرکوب بر زندگی شخصی هر یک از ما و بر فعالیتهای جمعی مان گذاشته است. فهرست بعدی، شامل کارهایی می شود که قبلا می توانستیم بکنیم و حالا دیگر به دلیل سرکوب نمی توانیم. این، نقطه پایان جنبش نیست، به نظرم نقطه ای است که مرحله تازه ای از جنبش زنان در آن آغاز می شود: مرحله بازبینی استراتژی ها. مرحله صادق بودن با خود و با جامعه زنان. مرحله ای که ما از شعار، شو آف رسانه ای و دیگر هیچ، جایی که امروز در آن قرار داریم، دور می شویم و از خود می پرسیم، در این شرایط تازه، و با توجه به سرکوب، چگونه می توان جنبش را زنده و سرپا نگه داشت، نه به شیوه ای که تنها نامی باشد بلکه به شیوه ای که نفعی به زنان، در زندگی عادی و روزمره برساند. اینجاست که مثلا به نظر من تعاریف ما از "علنیّت" باید بازبینی شود. من با وجود اینکه اصلا موافق زیرزمینی شدن جنبش زنان نیستم اما فکر می کنم نوع دیگری از "علنیّت" با شرایط امروز متناسب است.

نقد اصلی تان به فعالیت های امروز جنبش زنان چیست؟ چه پیشنهادی برای برای ادامه راه جنبش زنان در شرایط پیش رو دارید؟

شادی صدر: در حالی که ما این روزها در جنبش زنان یا کار علنی نمی‌بینیم و یا اگر هست، از همان نوع علنیتهای رسانه‌ای اغراق شده است که مثلا کل جنبش را خلاصه می‌کند در دیدارهای گاه و بیگاه سی چهل نفر از فعالان شناخته شده با زهر رهنورد و حرفهای کلی که در آن جلسات، به نمایندگی از کل زنان جامعه مطرح می‌شود. در حالی که هر روز، هزار و یک موضوع ریز و درشت مربوط به زنان در سطح جامعه و اخبار مطرح می‌شود که جنبش، هیچ استراتژی روشنی برای مواجهه با آنها ندارد. در حالی که اگر در عین حال، یک فعال جامعه مدنی در شرایط امنیتی، برای ادامه فعالیت نیاز به کسب مهارتهایی است که خودش و مهمتر از خودش، آدمهایی را که با او کار می‌کنند، تا حد ممکن امن نگه دارد. در حالی که دوستان ما، درست به همین دلیل که از نظر ذهنی نمی‌خواهند بپذیرند که شرایط عوض شده، مثلا در میلینگ لیستهای گل و گشاد چند هزار نفره که معلوم نیست سر و تش جماعت، اطلاعات شخصی را می‌دهند که می‌تواند دردسر جدی امنیتی ایجاد کند و وقتی از خود می‌پرسیم چرا؟ تنها جواب این است که اینها، واکنش کسی است که سرکوب روی سرش آوار شده اما نمی‌خواهد الزامات و اقتضائات آن را بپذیرد.

گفته می‌شود زنان در جنبش سبز نقش محوری دارند همانطور که در دوم خرداد داشتند. این حضور پاسخی به سه دهه نادیده گرفتن حق زنان است. شما چگونه می‌اندیشید؟

شادی صدر: فکر می‌کنم این استدلال تا حدود زیادی درست است. از این جهت که زنان، پرجمعیت ترین قشری بودند که انقلاب، به معنای واقعی به ضررشان تمام شد. از فردای انقلابی که اگر آنها نبودند، اصلا اتفاق نمی‌افتاد، یکی یکی حقوقشان را از دست دادند و درست است که در هر سطحی و همیشه مقاومت کردند اما این به این معنا نیست که زندگی روزمره شان خیلی بهبود یافت. به این معنا، زنان چیز زیادی هم برای از دست داشتن نداشتند وقتی که وارد عرصه این جنبش شدند. همین ویژگی است که به نظر من زنها را شجاع تر می‌کند، درست به همین دلیل که فرضا دانشجویان در یک وصف کلی، شجاع تر از کارمندان هستند چون چیزهای کمتری برای از دست دادن دارند. از طرفی، اگر حضور خیابانی پس از انتخابات را یک جنبش اعتراضی بدانیم، که بر پایه مطالبه رای بنا شده، مساله بعدی این است که هر یک از این "رای" ها، به شکل منفرد، از چه مولفه هایی بنا شده. در واقع وقتی هر یک از ما رای خود را در صندوق می‌ریزیم، این رای عصاره خواسته‌های هر یک از ما و محاسبات ما برای رسیدن یا حتی نزدیک شدن به خواسته هایمان است.

من یادم می‌آید که یکی از کارهایی که می‌کردم، حرف زدن با زنهایی بود که در تظاهرات بودند و سعی برای فهمیدن اینکه چرا آمده اند. خیلی از آنها می‌گفتند: برای اینکه زن توی این جامعه آدم حساب نمی‌شه! و برای اینکه رایشان و خودشان حساب شوند آمده بودند. خب از نظر من یک آگاهی جنبشی قوی در این جملات و اظهارات وجود داشت. در عین حال، نکته دیگری که نقش زنان را خیلی پررنگ می‌کرد، تجربه آنها در برخورد با ماموران امنیتی بود. به عنوان یک زن، وقتی سی سال در جامعه ای زندگی کرده ای که مدام تحت خشنونت بودی، از خانواده تا مدرسه، از دانشگاه تا خیابان، مدام سرکوب شده ای و مدام مقاومت کرده ای، راه و رسم مقاومت کردن را خوب بلدی. می‌دانی کجا باید جلو بروی، و کجا باید عقب نشینی کنی. کجا اگر جلو بایستی سپر بلای بقیه می‌شوی و کجا بهتر است بقیه را تشویق کنی که جلو بروند. حتی می‌دانی کدام نفرین می‌تواند برود ته قلب مامور امنیتی که می‌خواهد باتوم بزند توی سر بغل دستی ات و دستش را بلرزاند. این است که به نظر من زنها خیلی "پخته" تر و بالغ تر بودند در جنبش اعتراضی و در عین حال، در بسیاری از موارد، شجاع تر.

آیا جنبش سبز، فریاد بخشی از جامعه است که همین "آزادی های محدود مردان" را هم در یک نظام اقتدارگرا ندارد؟

شادی صدر: این دیگر از آن شعارهاست که می‌توانیم در تظاهرات یا بیانیه بدیم اما نباید فراموش کنیم که شعار است. واقعیت این است که اتفاقا مشکل اینجاست که جنبش سبز در دل خود هم "همین آزادیهای محدود مردان" را برای زنان قائل نبوده و نیست. اگرچه این بحثها را متاسفانه فعالان جنبش زنان در یک سال گذشته نکرده اند یا کم کرده اند اما به هر حال، برای منی که در جایگاه یک زن جنبش هستم و نسبت به این جنبش هم سمپاتی دارم، سوال این است که نسبت به خواسته های اساسی من، این جنبش چه رویکردی دارد؟ چیزی که می‌خواهم بگویم حتی فراتر از طرح مطالبات زنان از سوی رهبران جنبش است و در واقع برمی‌گردد به بحث "دیگری" بودن که تو مدام به عنوان یک زن، به خصوص یک زن غیر مذهبی، در

گفتارهای رسمی این جنبش احساس می‌کنی. این فاصله همیشه هست. در تمام دعوائی که بر سر مذهبی یا سکولار بودن جنبش شکل گرفت در تمام ماههایی که اعتراضات خیابانی خاموش بود و نبودن مردم در خیابانها، دست همه طرف را برای تفسیر به رای خواسته های مردم باز گذاشت، تو به عنوان یک زن از خود می‌پرسی جای من کجاست؟ اگر قرار باشد من زن غیر مذهبی، که تصویرم شده نماد جنبش، در قالب ندا آقا سلطان، در قالب دختری با مشت گره کرده و روسری صورتی (که البته بعدها در پوسترهای سبزهای خارج از ایران رنگ روسری اش سبز شد)، در قالب هزاران زنی که امروز در خیابانهای تهران بر سر حجاب و آرایش و لاک و راه رفتنشان با مردهای نامحرم دارند بازخواست می‌شوند، موجودیت من به این عنوان که اکثریت مردم ایران مذهبی هستند و ما فقط با ولایت فقیه غیرقابل کنترل و شخص احمدی نژاد به عنوان رییس جمهور مشکل داریم، خب طبیعی است که فکر کنم اگر قرار باشد در همچنان بر همان پاشنه بچرخد، برای چه من هزینه بدهم. کشته شوم، زندان بروم، آواره شوم که پس فردا باز هم اقلیت باشم؟ باز هم حق من برای انتخاب نوع لباسم، حق من برای انتخاب سبک زندگی ام، حق من برای برخورداری فرزندم از یک آموزش سکولار ... اولویت نداشته باشد! به نظرم می‌رسد به جای خواندن و نوشتن این همه بحثهای شبه روشنفکری و معلق، برای فهمیدن این جنبش باید مصاحبه مادر ندا آقا سلطان را درباره زندگی شخصی او زیاد خواند و فیلمی را که از زندگی او ساخته شده، زیاد دید تا فهمید وقتی زن جوان تحصیلکرده غیر مذهبی که یکی است از میلیونها زن امروز ایرانی، به خیابان می‌آید، پس از سالها مبارزه با اجبار سرکردن چادر در مدرسه، آموزشهای مذهبی ایندولوپولیک، قوانین نابرابری که حتی به او اجازه طلاق نمی‌دهد و نداشتن آزادی اجتماعی که تنها وقتی برای سفر به کشورهای همسایه می‌رود تجربه می‌کند، به خیابان آمده و رای او، شامل همه اینها می‌شود؛ بدون سانسور، بدون قلب واقعیت! راستش تا وقتی که گفتارهای رسمی جنبش سبز، بر اساس تمایلات و محاسبات سیاسی استراتژیستهای آن و بی توجه به واقعیت زندگی روزمره کنشگران آن نوشته می‌شود، من نمی‌توانم این جنبش را فریاد در گلو مانده "کف خیابانی" ها بدانم. همانهایی که به واقع، سازندگان و پیش برندگان این جنبش بوده اند.

جنبش سبز را چه ویژگی‌هایی تعریف می‌کنید؟

شادی صدر: پاسخ به این سوال سهل و ممتنع است. سهل از آن رو که می‌توان ساعتها درباره ویژگی های این جنبش حرف زد و ممتنع از آن رو که به دست دادن تعریف سسته رفته ای از این جنبش بسیار دشوار است؛ در این راه اغلب دچار تاریخ گویی می‌شویم یا منویات خود را جایگزین می‌کنیم شاید چون ارائه تعریف از جنبش، مستلزم فاصله گرفتن یا فاصله داشتن از آن است و ما در هیچیک از این دو موقعیت نیستیم و شاید نمی‌خواهیم باشیم. به هر حال انطوری که ما به سانگی مثلا جنبش سیهان یا آمریکا را جنبشی برای دستیابی به حقوق شهروندی تعریف می‌کنیم یا جنبش زنان در موج اول فمینیستی را جنبشی برای حق رای و حق مالکیت می‌دانیم، نمی‌توانیم بگوییم جنبش سبز، مثلا جنبشی است برای برگزاری مجدد انتخابات، که هست، یا برای تحقق حقوق شهروندی، که هست یا برای تحقق دموکراسی که آن هم هست ولی در عین حال هر یک از این خواسته هایی که هویت جنبش را شکل می‌دهند، می‌دانیم که با دیگری تفاوتی زیادی دارد. این خصیصه زله ای این جنبش، یعنی تعریف ناپذیری آن، که نشان دهنده تکثر و تنوع آن است، نقطه ضعف آن هم هست چون هر کسی، از ظن خود یار آن می‌شود و بسته به زور و قدرت رسانه ای و سیاسی که دارد، ظن خود را به کل جنبش تحمیل و بهتر بگوییم زورچپان می‌کند. اما در مجموع، به نظر من شاید بهتر باشد که به جای هر چیز، از اصطلاح نقطه عطف (turning point) برای وصف این جنبش استفاده کنیم و اینطوری، پیوندش بدهیم به قبل و بعد از خود: به تاریخ مبارزات مردم ایران برای دموکراسی و آزادی. نقاط عطف در تاریخ هر مملکتی، آن زمانها/واقعی است که به جای اینکه مردم، پله پله بالا بروند، یکدفعه ده تا پله یکی می‌روند بالا. اگر اینطوری ببینیم، هم توقع خیلی عجیب و غریبی از جنبش نخواهیم داشت و هم دچار انقطاع تاریخی نخواهیم شد. بعدها البته تاریخ قضاوت خواهد کرد تعریف غالبی که در این نقطه عطف، از آزادی و دموکراسی ارائه شده با تعریفهای ماقبل و مابعد خود چه تفاوتی داشته و چقدر گفتارهای غالب، جامعه را در جهت دموکراتیزاسیون جلو برده اند. درست مثل قضائاتی که ما نسبت به مشروطه یا زمان مصدق داریم.

وجه ممیزه این جنبش با جنبش های دیگر اجتماعی گذشته چیست؟

شادی صدر: به نظرم مهمترین وجه ممیزه این جنبش، همگانی بودن آن در مقایسه با جنبش های دیگر است؛ نمی‌گویم گذشته چون تمامی آن جنبش های دیگر، امروز هم موجودند و تبدیل به "گذشته" نشده اند. همگانی بودن به این معنا که جنبش توانست گروهها و افرادی را به خود جذب کند که

بسیاری از آنها تا پیش از این اصلا سیاسی نبودند یا حتی باوری به عمل سیاسی به عنوان یک شهروند نداشتند. من حتی فکر می‌کنم اینکه جنبش، تنها جنبش طبقه متوسط بوده، یک افسانه است. اگر شما یک نگاه تحلیلی داشته باشید به پیشینه خانوادگی شهدای جنبش، می‌بینید که تعداد قابل توجهی از آنها در مناطق پایین شهر یا مناطق میانی که عمدتاً محل زندگی طبقه متوسط نیست زندگی می‌کرده‌اند. این می‌تواند به ما یک شاخص قابل اعتماد درباره پایگاه طبقاتی جنبش بدهد. با این همه، نکته‌ای که به نظر مدام فراموش می‌شود و به همین دلیل باید مدام یادآوری شود این است که جنبش سبز معادل جنبش آزادیخواهی و دموکراسی خواهی مردم ایران نیست بلکه بخشی از آن است؛ البته فعلا بخش پررنگی از آن.

به عنوان یک شهروند ایرانی چه نقدی به جنبش سبز دارید؟ چه اشتباهات مفهومی و معنایی در تعریف جنبش سبز می‌بینید؟

شادی صدر: راستش من فکر می‌کنم با وجود اینکه بیشتر کسانی که خود را استراتژیست یا رهبر جنبش سبز می‌دانند یا این بار روی دوششان نهاده شده، با اینکه مدام می‌گویند ما قصد انقلاب کردن نداریم و این جنبش، یک جنبش مدنی است، اما در واقع تعریف درستی از جنبش مدنی ندارند و بیشتر "ته انقلاب" که یک مفهوم سلیبی است در ذهنشان است و نه "جنبش" که یک مفهوم ایجابی است. به این معنا، از همه کارهایی که در ذهنشان رنگ و بوی انقلابیگری دارد پرهیز می‌کنند و پرهیز می‌دهند بی آن که به کارهایی دالالت کنند که جنبش را جلو ببرد. از نظر من علت عمده این امر پیشینه استراتژیستهای فعلی است. غیر از انقلاب 57، اکثریت این آقایان (و البته خانمهای معدودی که در طیف رهبری این جنبش جای می‌گیرند)، هیچگاه تجربه زیست به عنوان بخشی از یک جنبش مدنی را نداشته‌اند. نه پیش از وقایع یاد شده، در یک تظاهرات اعتراضی خیابانی یا اعتصاب شرکت کرده‌اند و نه حتی با تجمعات جنبش‌های اجتماعی در خیابان موافق بوده‌اند. تجربه برخورد اصلاح طلبان با تجمعات خیابانی دانشجویان در تیر 78 یا تجمع بزرگ زنان در مقابل دانشگاه تهران در خرداد 84 را اگر به یاد بیاوریم، شاید بتوانیم بخشی از مشکل را آسیب شناسی کنیم. در واقع برای اینکه بتوان برای جنبش استراتژی‌های تازه طرح کرد، باید تجربه زیست در یک جنبش، بسیج نیروها و... داشت. این، موضوعی است کاملا متفاوت با سیاستمدار بودن که این آقایان تجربه و دانش را دارند.

یکی دیگر از مسائلی که به نظر می‌رسد مانند استخوانی در گلوی رهبران جنبش سبز مانده، بحث حقوق بشر است. در واقع با دستگیریهایی گسترده، نقض حقوق وسیع و شدید تظاهرکنندگان، بستن راههای اطلاع رسانی و پیگیری نشدن شکایات خانواده‌های قربانیان وقایع پس از انتخابات، به سرعت خواسته‌های حقوق بشری مثل آزادی زندانیان سیاسی، آزادی تجمعات، آزادی بیان و عدالتخواهی و از میان رفتن مصونیت مقامات دولتی به خواسته‌های جنبش سبز اضافه شد. در واقع هم در شعارها، هم در بیانیه‌ها و تحلیلها، رعایت حقوق بشر به نقطه مرکزی جنبش تبدیل شد که حالا در شکل تقلیل یافته‌اش می‌بینیم که به عنوان اجرای بی‌تنازل فصل حقوق ملت قانون اساسی مطرح می‌شود. اما این سنوال برای خلیفه‌ها، نه فقط بیرون این جنبش بلکه در داخل آن مطرح است که مگر "نقض حقوق بشر، از روزی آغاز شده که حقوق بر فرض مثال دو کاندیدای اصلاح طلب یا اطرافیان و یا طرفداران آنان نقض شده است." و اینجاست که آن استخوان در گلو، بقیه جنبش را می‌گیرد. نه قابل فرو دادن و هضم کردن است و نه می‌شود آن را بیرون داد. برای اینکه اتفاقا نقض حقوق بشر از 22 خرداد 88 شروع نشده بلکه سابقه‌ای تاریخی دارد و اگر بخواهیم در چارچوب جمهوری اسلامی بررسی کنیم، سابقه‌ای 31 ساله. در واقع نقض مستمر و سیستماتیک حقوق بشر در ایران، جزئی از "گذشته" است و اگر امروز، ما تمامی صاحبان قدرت سیاسی را در نقض حقوق بشر مقصر می‌دانیم، و از عدالت سخن می‌گوییم، ناگزیر این سنوال را هم جلوی خودمان قرار داده ایم که عدالت برای قربانیان نقض حقوق بشر در دهه 60، زمانی که ما صاحب قدرت سیاسی بودیم چه می‌شود؟ در واقع فکر می‌کنم بدون مواجهه صادقانه با گذشته و آغاز روند نقد عملکردها، همدستی‌ها یا حتی سکوتها در برابر نقض حقوق بشر، در تمامی سالهای پیش از خرداد 88، و به خصوص دهه 60، و البته به خصوص کشتار زندانیان سیاسی در سال 67، میزان صداقت رهبران این جنبش در دفاع از حقوق بشر همواره مورد تردید خواهد بود و همواره عده‌ای به درستی، این سنوال را مطرح می‌کنند که آیا حقوق بشر، تنها ابزاری سیاسی است در دست گروههای مخالف دولت تا با آن، بر دولت بنزاند یا اعتقاد و باور واقعی به حقوق بشر وجود دارد؟

فکر می‌کنید در این روزها چه رخدادهایی می‌تواند مردم و فعالان جنبش را به آینده امیدوار کند؟

شادی صدر: به باور من یکی از عواملی که به خصوص در شرایط دشوار، جنبش‌ها را زنده نگه می‌دارد و فعالان آن را امیدوار، استراتژی پیروزی‌های کوچک است. به این معنی که ما ضمن داشتن اهدافی بزرگ، که رسیدن به آنها تنها در دراز مدت ممکن است، لازم است اهداف کوچک و مقطعی هم تعریف کنیم که قابل تحقق در کوتاه مدت باشد و بتوان مردم را حول آنها بسیج کرد و با رسیدن به آنها، امید و انرژی برای تحقق سایر خواسته‌ها به جنبش تزریق کرد. متأسفانه جنبش سبز به جای این کار، مدام از طرفی چند خواسته اولیه و البته اساسی را گذاشته وسط و روی آنها می‌کوبد بدون اینکه مشخص کند با چه استراتژی می‌خواهد به آنها برسد و از طرف دیگر هم وقتی با انسداد در برخورد حاکمیت با این خواسته‌ها مواجه شده، به تقلیل گرایبی روی آورده و گفته که اگر به حداقل‌ها بسنده کنیم، حاکمیت نخواهد توانست بیش از این خشونت و نقض حقوق بشر را ادامه دهد که متأسفانه مدام، بی‌اعتباری چنین استدلالی در عمل ثابت شده است. و از آن طرف، مدام، هم به دلیل تقلیل‌گرایی رهبران و هم به دلیل بی‌نتیجه بودن و پرهزینه بودن اعتراضات، جنبش دچار ریزش یا سرخوردگی شده است تا جایی که بسیاری از آن میلیونها نفری که فعلا نه در یکی دو ماه اول در خیابانها بوده‌اند، امروز به سر کار و زندگی خود برگشته‌اند با این عقیده که "فایده‌ای ندارد!" به نظر من راه برون رفت از این شرایط این است که به طور مداوم، خواسته‌های کوچک و اهداف شنی طرح شود، ضمن اینکه بر اهداف و خواسته‌های اصلی هم تأکید شود. این خواسته‌ها مثلا می‌تواند حتی بسیج عمومی حول حمایت از اعتصاب کارگران فلان کارخانه کوچک در فلان شهرستان باشد و ایستادگی بر سر آن تا جایی که دولت مجبور به پرداخت حقوق کارگران آن کارخانه شود که خیرش هم به جماعتی خواهد رسید و هم این ایده پیوند جنبش سبز با اقتدار و طبقات مختلف، ریشه و روشی پیدا خواهد کرد. چه اشکالی دارد یک هفته، همه به جای حرف کلی زدن، از مشکلات کارگران آن کارخانه بگویند، خبرنگاران با زنان کارگران مصاحبه کنند که فشار 11 ماه زندگی بدون حقوق را چگونه با کار کردن در خانه‌های مردم، با ترشی و مربا درست کردن و... تحمل می‌کنند، سیاستمداران به دیدار کارگران در اعتصابشان بروند، در اعتصابشان شریک شوند و خلاصه، راههای امتحان نشده را بیازمایند. قطعا کمک برای اینکه اعتصاب یک کارخانه به نتیجه برسد، یا اینکه مثلا لایحه حمایت خانواده در مجلس متوقف شود و با اینکه یک مقام محلی مجبور به پاسخگویی شود، شنی تر از مثلا برگزاری انتخابات آزاد است که با از دست دادن تمامی فرصتهایی که اجرای آن خواست را شنی می‌کرد، افق روشنی از روش دستپاچی به آن، حداقل امروز نداریم.

با تشکر از شما ژوئن 29، 2010

عفو بین‌الملل: مجید توکلی در شرایط سختی زندانی است

هم از یک بیماری جدی تنفسی رنج می‌برد، اگر مراقبت‌های پزشکی تخصصی در اختیار او گذارده نشود و به احتمال زیاد شرایط سلامتی وی وخیم‌تر خواهد شد.

سازمان عفو بین‌الملل می‌نویسد: «مجید توکلی 24 ساله، 29 می 2010 به اعتصاب غذای هفت روزه خودپایان داد. او در اعتراض به بودن در سلول انفرادی اعتصاب غذا را آغاز کرده بود، اما پس از انتقال به بخش عمومی زندان اوین به اعتصاب غذای خود پایان داد.

در 22 ژوئن به بند 350 زندان منتقل شد جایی که گفته می‌شود شرایط بسیار سخت و ناگوار بر آنجا حاکم است؛ سلول‌ها بسیار پر جمعیت، با مواد غذایی و امکانات بهداشتی ناکافی برای زندانیان.»

مجید توکلی مبتلا به یک بیماری تنفسی است که از زمان دستگیری بیماری وی حادتر شده است. سازمان عفو بین‌الملل، در ادامه می‌گوید: «او نیاز به معالجه فوری دارد و سازمان عفو بین‌الملل نگران است که ممکن است به منظور فشار وارد آوردن بر او از معالجه وی خودداری شود.»

مجید توکلی در هفت دسامبر 2009 (شانزدهم آذر سال گذشته) بعد از یک سخنرانی در تظاهرات دانشجویی روز دانشجو بازداشت شد.

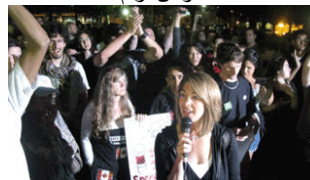
وکیل او اجازه شرکت در جلسه دادگاه را نیافت، دادگاهی که در ژانویه 2010 برگزار شد. مجید توکلی به پنج سال زندان برای «شرکت در تجمعات غیر قانونی»، یک سال برای «تبلیغ علیه نظام»، دو سال برای «توهین به مقام رهبری» و شش ماه برای «توهین به رئیس جمهور» محکوم شد. حکم صادره نیز شامل پنج سال ممنوعیت شرکت در فعالیت‌های سیاسی، و همچنین ممنوعیت خروج از کشور است. سازمان عفو بین‌الملل مجید توکلی را به عنوان زندانی عقیدتی به حساب می‌آورد که باید بلافاصله و بدون قید و شرط آزاد شود. ژوئن 30، 2010

حضور مردم در برابر قدرتی که پاسخگو نیست

تدارک یک میلیارد دلاری برای مقابله با "نافرمان" ها

به بهانه مبارزه با خشونت

سوسن آرام



سخنرانی نوامی کلاین نویسنده و فعال مدنی در جریان تظاهرات علیه اجلاس سران

وقابل توجه، والیته شرم آور، این است که حالا دیگر سال هاست که هروقت «سران» میخوانند جلسه بگذارند تا «حجت بازار» را بر مردم تمام کنند و لاجرم مردم قرار میگذارند که در برابر این حجت بایستند و در خیابان حضور پیدا کنند، ناگهان شهر شبیه میشود به روزهای 16 آذر و 22 بهمن و 22 خرداد در سرزمین تحت اشغال ملاما در ایران.

روشنگری. روز شنبه 5 تیر (26 ژوئن)، تورنتو شاهد تظاهرات عظیم اعتراضی مردم در واکنش به گردهمایی G8-G20 بود. برخی رسانه ها مثل هندوستان تایمز و الجزیره تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات را 10000 نفر ذکر کردند. آسوشیئد پرس گزارش داد سازمان دهندگان منتظر حضور این تعداد بودند ولی هوای بارانی باعث شد که نصف این تعداد در راه پیمایی شرکت کنند. تظاهرات این روز، عمدتاً توسط اتحادیه های کارگری سازمان داده شده بود. سازمان های غیردولتی متعدد دیگر که برای دفاع از حقوق مردم در حوزه های مختلف، از حقوق زنان و کودکان و بومی ها گرفته تا مشکل فقر و محیط زیست فعالیت میکنند، در اعتراضات شرکت داشتند و در طول هفته ده ها تظاهرات و اکسیون و گردهمایی در مقیاس کوچکتر برگزار شده بود.

علیرغم اینکه تظاهرات اصلی و بزرگ روز شنبه عمدتاً مسالمت آمیز بر گزار شد رسانه های انحصاری گزارشات خود را بر خشونت هایی که توسط یک گروه کوچک انارشویست به نام Black Bloc دامن زده شد متمرکز کردند و عکس های چند خودرو که به آتش کشیده شد وسیعاً روی آنتن ها رفت و در تلویزیون ها به نمایش درآمد. این شیوه گزارش دهی نکته ای بود که خبرنگار الجزیره نیز توجه بینندگان را نسبت به آن جلب کرد. گروه های انارشویست که از صف اصلی مردم جدا شده و با پلیس درگیر شدند، انگیزه خود را با همین موضوع توضیح میدهند. آنها میگویند ده ها تظاهرات مسالمت آمیز هرگز به گوش مردم جهان رسانده نمیشود، اما آنها میتوانند توجه جهان را به حضور اعتراضی خود جلب کنند. این در حالی است که سازمان دهندگان جمعاعات اصلی انعکاس خشونت ها را تبلیغ منفی برای اهداف جنیش میداند. واقعیت هم این بود که عکس خودروهای به آتش کشیده شده همراه انبوه پلیس ضد شورش با لباس های شبه مریخی و موتورسیکلت ها تصویر وحشتناک را به ذهن آورده و تظاهرات اصلی را در گزارش ها کاملاً در سایه قرار داد.

از طرف دیگر تمرکز رسانه ها روی «به خشونت کشیده شدن تظاهرات» با هر انگیزه ای صورت گرفته باشد، به توجیه تدارکات عظیم امنیتی و پلیسی کمک کرد. مقامات کانادا در گفتگو با خبرنگاران، بسیج چنین امکاناتی را برای حفاظت از سران و نمایندگان شرکت کننده در گردهمایی و روزنامه نگاران ضروری خواندند و به خشونت هایی که در دوره های قبلی اجلاس های سران و صندوق و بانک جهانی صورت گرفته اشاره کردند. این در حالی است که بسیاری از گروه هایی سازمان دهنده همه تلاش خود را برای جریان مسالمت آمیز اکسیون ها و پرهیز از خشونت به عمل آورده بودند. از جمله اتحادیه های کارگری تم «دوست و خانواده» را برای نشان دادن هویت تظاهرکنندگان انتخاب کرده و روی آن وسیع تبلیغ کرده بودند. در همین زمینه لازم به یادآوری است که خبرگزاری مستقل آمریکایی «دموکراسی نای» از دستگیری خانم مدآ بنیامین مدیر و سخنگوی گروه CODEPINK و همکاری در مرز کانادا و بعد جلوگیری از ورود او به کانادا و زندانی کردن همراش خبر داده است. در حالیکه سازمان غیر دولتی کدپینک به یکی از شناخته شده ترین سازمان های مدنی آمریکاست در تاریخ مبارزات طولانی خود هرگز به خشونت متوسل نشده.

است، برعکس بطور مداوم با خشونت مبارزه کرده است. از خشونت در جنگ و خشونت بر زنان گرفته تا خشونت بر گروه های بومی و خشونت بر ملت های تحت اشغال. برعکس روش این گروه استفاده از نافرمانی مدنی با

شیوه های ابتکاری و استفاده از رنگ صورتی به صورت کدگروه است. البته در این مورد خاص موضوع حتی نافرمانی هم نبود. اما در برابر قدرت مطلق سرمایه مثل ولایت مطلقه هر نوع مخالفتی نافرمانی تعبیر میشود. هرچند وجود دمکراسی از زیاده روی و کشتار و جنایتی که ولایت مطلقه به وفور و به راحتی به آن دست میزند، جلوگیری میکند.

قبلی که سالن گردهمایی حضور داشت

اعتراضات مردم در کانادا متوجه سیاست های نولیبرالی است که گردهمایی ها ی جی 20 و جی 8 دنبال میکنند. گردهمایی امسال بویژه از آن نظر مهم است که سران کشورهای اروپا دیگر نمی خواهند و نمی توانند مانند سال های قبل به وعده های خود در مورد کاهش فقر متوسل شوند. بعد از اینکه دولت ها در سراسر جهان تریلیون ها دلار به حساب بانکداران سرازیر کرده اند تا موسسات مالی را از بحرانی خارج کنند که آزمندی این بانکداران و صاحبان سرمایه های مالی ایجاد کرده است، حالا سران دولت های اروپایی بطور جدی به فکر کاهش «کسر بودجه» افتاده اند و میخواهند با توسل به سیاست «تنگتر بستن کمربندها» و کاستن از بودجه های رفاهی و اجتماعی و کاهش دستمزد های واقعی پول هایی که به مالداران بخشیده اند، منبع فرام آورند. آنها حتی ترجیح بند سال های گذشته یعنی «تبدیل فقر به تاریخ سیری شده» را هم نمیخواهند و نمیتوانند تکرار کنند. بحران قروض یونان و اعتبار عظیمی که اتحادیه اروپا به آن اختصاص داد میدان مانور را برای آنها تنگ کرده است. حتی سردبیر نشریه لیبرالی مثل ایندپندنت نوشت «فقر را به تاریخ بسپارید، اما نه به این زودی».

ایالات متحده با توجه به خطری که سیاست ریاضت اروپا برای اقتصاد آمریکا میتواند ایجاد کند با این سیاست که بویژه توسط خانم مرکل هدایت میشد مخالفت کرد و باراک اوباما در آستانه اجلاس طی نامه ای به سران نسبت به خطر بازگشت به بحران در صورت اجرای این سیاست هشدار داد. حتی وقتی در آستانه برگزاری گردهمایی از تیموتی گینتر وزیر خزانه داری آمریکا پرسیدند آیا امکان بازگشت به رکود عمیق وجود دارد انگشتش را به سوی سالن گرفت و گفت همه چیز بستگی به تصمیماتی دارد که در این سالن گرفته میشود.

رسانه های رسمی مقدار زیادی از مطالب خود را به این اختلاف بین آمریکا و اروپا در اجلاس اختصاص دادند، اما اختلاف آن اهمیتی را ندارد که جلوه داده میشود، همانطور که احاله سرنوشت اقتصاد جهان به تصمیمات سران در تورنتو توسط گینتر از واقعیت دور است.

حقیقت این است که حالا دیگر کمتر ناظر آگاه، با هر گرایش سیاسی، از این واقعیت بی خبر است که این G20 و حتی G8 نیست که بازار مالی را اداره میکند، این بازار مالی است که اختیار سیاستمداران را برعهده دارد. در این زمینه یک تاریخ نویس در دهه 80 به پیش بینی جالبی دست زد. او گفت دمکراسی در پایان قرن 20 دارد به همان سرنوشتی دچار میشود که سلطنت در قرن های 17 و 18 در بسیاری از کشورهای اروپا، یعنی پوسته بیرونی اش را حفظ میکند، اما قدرت را به بازار و بویژه سرمایه مالی منتقل میکند.

و سرمایه مالی همان فیل بزرگی است که در سالن گردهمایی حضور دارد. به راستی رهبران دولت های اروپایی و یا آمریکا در اتحادیه اروپا یا در گردهمایی چه میتوانند بکنند به جز آنچه بازار دیکته میکند؟ واقعیت هم این است که بزرگ ترین «فایده عملی» گردهمایی ها برای سران این است که اغلب میتوانند مستقیماً در سالن کنفرانس با خود فیل شور و مشورت و مذاکره کنند.

اخباری هم که عصر روز شنبه از سالن درز کرد نشان داد آنچه مقاله ها در فاینشال تایمز و نیویورک تایمز و رسانه های محافظه کارتر تحت عنوان های دهان پرکنی مثل «برخورد تمدن ها»، «باراک»، آخرین سوسیالیست جهان»، «جنگ دکتر مرکل و باراک»، «عدم امکان رسیدن به توافق» بازی با کلمات بود. رویترز گزارش داد نسخه ای از توافق که به دست این خبرگزاری رسیده نشان میدهد که سران کشورها به توافقی نزدیک شده اند که بر اساس آن دولت ها کسر بودجه را در عرض سه سال به نصف میرسانند.

البته روشن است برای اینکار مزدبگیران باید کمربندها را سفت ببندند.

و درباره «باراک، آخرین سوسیالیست جهان» و «تگرانی» های وزیر خزانه داریش در باره رکود عنقریب در صورت پیشبرد سیاست ریاضت و لزوم شل کردن سرکیسه توسط دولت های دیگر؟ همانطور که نشریه آمریکایی هافینگتون پست نوشت گینتر و [رئیس اش] فقط میخواستند به اروپایی ها بگویند: «شما آنچه را ما میگوئیم انجام دهید، نه آنچه را ما میکنیم». نویسنده اشاره میکند به رد لایحه ای در سنای آمریکا در روز پنج شنبه یعنی حین برگزاری اجلاس سران. لایحه برای مقابله با بیکاری بود ومواد ای قبیل افزایش دوره پرداخت حق بیکاری، کمک به اشخاص مسن و فقیر و کمک های پزشکی برای کم درآمدها در آن گنجانیده شده بود. «سوسیالیست ها» دوره آخرالزمان برای رسانه های که به قول رابرت فیسک «زبان» برای شان بازی با الفاظی است که توسط دستگاه قدرت و به منظور فراموش کردن تاریخ به آنها دیکته میشود، دو گاه سوسیالیست میشوند:

به گاه عمومی کردن دیون سرمایه داران خصوصی و دیگر وقتی که از کیسه دیگر ملت ها میخوانند همین کار را بکنند که هر دو یکی است.

بالاخره «آقای بازار جهانی» حرف آخر را میزند، درست مثل ملایبی که در کشور ما میگویند حرف او «حجت» است و بدون چون و چرا باید اجرا شود. وقابل توجه، والیته شرم آور، این است که حالا دیگر سال هاست که هروقت «سران» میخوانند جلسه بگذارند تا «حجت بازار» را بر مردم تمام کنند ولاجرم مردم قرار میگذارند که در برابر این حجت بایستند و در خیابان حضور پیدا کنند، ناگهان شهر شبیه میشود به روزهای 16 آذر و عاشورا و 22 خرداد در سرزمین تحت اشغال ملاها در ایران. لشکر ضدشورش با لباس های عجیب و غریب، موتور سیکلت ها، هلی کوپتر ها، باتوم، دستگیری ها، زندان و حتی قتل. این شبیه سازی نیست و از واقعیتهای سرچشمه میگیرد: سرمایه مالی و ولی فقیه هر دو قدرت هایی هستند که به هیچکس پاسخگو نیستند و تضاد ماهوی آنها با منافع مردم پای زور را به میان می آورند.

شبکه دموکراسی نانو هزینه اختصاص داده شده به تدارکات پلیس را بیش از یک میلیارد دلار گزارش کرد. برخی هزینه نهایی و محاسبه نشده را تا دو میلیارد تخمین زده اند. 19000 نیروی ضد شورش از سراسر کانادا برای حفاظت از این مراسم فراخوانده شده بود. دور اجلاس حصار به بلندی سه متر ساخته بودند. طول این حصار 6 کیلومتر بود. تنها هزینه این حصار 5 میلیون دلار بود. صورت حساب بقیه هزینه ها، «امنیتی» و محرمانه است. لیس اعلام کرده بود هرکس به محدوده 5 متری محل اجلاس نزدیک شود دستگیر خواهد شد. این حد از تدارکات امنیتی که در طول تاریخ بی سابقه بود نورتو را به یک دژ جنگی تبدیل کرده و اعتراضات را گسترده تر کرد.

یک نظر سنجی در خود کانادا نشان داد 78 درصد کانادایی ها اختصاص چنین مقادیر عظیمی به نیروی ضد شورش و امنیتی را «غیر قابل قبول» خوانده اند. خبرنگار شبکه الجزیره از کانادا گفت مردم اینجا می گویند این یکی از گران ترین و ضایع ترین «تولیات تصویری» در تاریخ بشریت است. دو گردهمایی قبلی جی 20 در پیتمبورگ و لندن با هم 25 میلیون دلار هزینه برداشته بودند و با وجود این مورد اعتراض مردم قرار گرفته بودند. لیزا شفیلد یکی از سازمان دهندگان تظاهرات دیروز و از فعالین کانادایی به خبرنگار الجزیره گفت تنها در نورتو 10000 بی خانمان زندگی می کنند و 70 هزار نفر در لیست مستمندان که منظر سرپناه هستند ثبت نام کرده اند. او گفت پولی که صرف حفاظت از اجلاس شده است میتوانست هزینه خانمان 80000 بی سرپناه را برای یک سال تامین کند.

6 تیر 1389

مسابقه دولت و بازار در گران کردن کالاها: افزایش بهای گوشت و میوه

افزایش قیمت برخی از اقلام اساسی در سبد غذایی خانوار طی روزهای گذشته و بی ثباتی در بازار این محصولات این نگرانی را دامن زده است که آیا سفره های مردم در ماه رمضان و یا هنگام اجرای هدفمندسازی یارانه ها خالی از قوت خواهد ماند؟

به گزارش خبرنگار ایلنا، افزایش قیمت گوشت قرمز، مرغ و انواع میوه های طی روزهای گذشته باعث شده است که بازارهای مواد غذایی گفته شده با نابسامانی و بی ثباتی توأم شود.

در حالی که تنها یک ماه و اندی به آغاز ماه رمضان و تقریباً دو ماه و اندی دیگر به اجرای هدفمندسازی یارانه ها مانده است، بازارهای مواد غذایی به ویژه اقلام اساسی گفته شده با آشفتگی مواجه شده است به گونه ای که این نابسامانی به حوزه های دیگر قیمتی اقلام سرایت کرده است.

افزایش قیمت مرغ

در حالی که قیمت مرغ طی روزهای گذشته با افزایش نسبی روبرو بوده است اما کارشناسان اعتقاد دارند این قیمت عرضه شده در بازار، نرخ واقعی بهای مرغ است.

قیمت مرغ بر اساس قیمت تمام شده وزارت جهاد کشاورزی دو هزار و 200 تا دو هزار و 500 تومان تعیین شده بود که براساس گفته های بسیاری از کارشناسان قیمت تعیین شده از سوی مسوولان قیمتی بود که جوابگوی هزینه های جاری واحدهای تولیدی را نداشته و دیگر آن که نسبت به نرخ تورم بسیار در سطح پایینی بود.

از سوی دیگر در حالی که قیمت مرغ طی روزهای گذشته تا سقف سه هزار و 500 تومان در بازار افزایش داشته، نگرانی ها نسبت به عرضه و قیمت افزایشی آن در ماه رمضان نیز افزایش یافته است.

در حال حاضر قیمت مرغ به طور میانگین بین دو هزار و 600 تا سه هزار و 500 تومان در بازار تهران عرضه می شود که این قیمت ها نسبت به چند سال گذشته یکی از بی ثبات ترین بازارهای مرغ را به وجود آورده است.

البته ثابت نگه داشتن قیمت مرغ یکی از وعده های وزیر جهاد کشاورزی بود که گفته بود: قیمت آن تا پایان سال ثابت خواهند ماند اما مشاهده می شود که یکی از بی ثبات ترین بازارهای غذایی را در ایران به وجود آورده است. در حال حاضر رقابت تنگاتنگی بین گوشت مرغ و قرمز برای تصاحب جایگاه میانگین رشد قیمت در جریان است.

این درحالی است که قیمت تخم مرغ روز به روز در حال کاهش است به گونه ای که براساس گفته های کارشناسان قیمت تمام شده هر کیلو تخم مرغ در درب واحدهای تولیدی 1200 تومان تعیین شده بود اما در حال حاضر بین 770 تا 800 تومان به عرضه کنندگان ارائه می شود.

گوشت قرمز همچنان سوار بر غول لجبازی

بی ثباتی ها همچنان در بازار غذایی کشور ادامه دارد به گونه ای که قیمت گوشت با وجود واردات گسترده از سیستان و بلوچستان به تهران و کشور برزیل و همچنین قزاقستان همچنان قیمت آن تعدیل نشده است علت چیست؟! قیمت گوشت قرمز که طی چند سال گذشته پاشنه آشیل برنامه ریزان اقتصادی بوده است کماکان در ننده پیچ قرار دارد و آن گونه که در ذهن ها خود را متبادر کرده است که بگویند گوشت قرمز تافته ای جدا بافته از سایر کالاهاست. قیمت گوشت قرمز در حال حاضر در بازار تهران بین 16 هزار تا 18 هزار 200 تومان به فروش می رسد.

البته ورود گوشت قرمز از قرقیزستان گرفتار جنگ داخلی که حتی به دولت های بزرگ خارجی اجازه نداده تا در مسائل این کشور ریز شوند باعث نگرانی بسیاری از کارشناسان دام بهداشتی ایران در این رابطه می گوید: یک شرکت محسن دستور رییس دامپزشکی ایران در این رابطه می گوید: یک شرکت خصوصی اقدام به واردات گوشت قرمز از کشور قزاقستان خواهد کرد. این مقام ارشد دامپزشکی ایران ادامه خاطر نشان می سازد: البته هنوز من از چگونگی اجرا و جزئیات ورود گوشت قرمز از کشور قزاقستان در جریان نیستم اما این اطمینان را به مردم می دهم که تمامی اقدامات بهداشتی در این راستا انجام گرفته است.

گوشت قرمز و بازار آن مسئله ای است که بارها روابط بین برنامه ریزان اقتصادی را دچار چالش کرده است و هریک به نوعی در تلاش بوده و هستند که عامل افزایش قیمت این کالای غذایی را به عملکرد دیگری نسبت دهند. اما آنچه که واضح بوده این است که کارشناسان اقدامات گفته شده را مقطعی اعلام کرده اند.

صاحب نظران معتقدند: با نزدیک شدن به ماه رمضان قیمت گوشت قرمز به طور یقین دچار شوک دیگری خواهد شد.

بازار میوه در کش و قوس مجادله اتحایه فروشندگان و بارفروشان قیمت میوه ها در بازار نیز با افزایش مواجه شده اند، افزایشی که باعث مجادله صنف های عرضه کننده این محصولات موجب شده است.

رییس اتحادیه میوه و تره بار تهران علت افزایش قیمت محصولات میوه ای در بازار را وجود دلالات در سطح میداین بار فروشی و عدم نظارت دقیق بر آنها اعلام کرد.

حسین مهاجران با این گفته عملاً توپ را در داخل زمین اتحادیه بارفروشان تهران انداخت و مقصر اصلی افزایش قیمت میوه ها را اتحادیه بارفروشان ذکر کرد.

اما دبیر اتحادیه بارفروشان در جوابیه ای اعلام کرده: مهاجران فرافکنی می کند و این اعضای فروشندهگان و زیر مجموعه های اتحادیه فروشندگان میوه و تره بار هستند که قیمت ها را بدون توجه به فاکتور ارائه شده تا 100 درصد افزایش قیمت به مصرف کنندگان عرضه می کند. علی حاج فتحعلی پیش از این گفته است: هر باری که از میداین خارج می شود با صدور فاکتور است تعیین افزایش 30 درصد قیمت بیشتر از قیمت درج شده در فاکتور است اما فروشندگان تا 100 درصد قیمت ها را افزایش می دهند.

کارشناسان براین عقیده اند: با وجود فراوانی میوه، دلیل اصلی بی ثباتی بازار میوه را به عملکرد ضعیف وزارتخانه های جهاد کشاورزی و بازرگانی مربوط دانستند.

فعالان بازار معتقدند: با وضعیت به وجود آمده نمی توان در مورد این بازار اظهار نظر کرد.

این گروه از فعالان می گویند: تا زمانی که بازار بدون نظارت واقعی و عملکرد مقطعی برنامه ریزان اقتصادی اداره می شود نمی توان رنگ ثبات را در آن دید.

در حال حاضر قیمت هندوانه هر کیلو 400 تا 600 تومان در بازار به فروش می رسد.

طالبی، هلو و آلبالو نیز به ترتیب از 1000 تا یک هزار و 200 تومان و 2000 هزار تا دو هزار و 200 تومان به فروش می رسند.

آیاسفره های مردم بیش از پیش خالی خواهد شد

این همه نوسانات در حالی رخ می دهد که تنها یک ماه مانده به ماه رمضان و نزدیک به 60 روز مانده به اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها، نگرانی در بین صاحب نظران آنچنان افزایش یافته است که آیا سفره های ماه رمضان خالی از قوت خواهد بود؟ ایلنا: گزارش: علی پیرولی 9 تیر 1389

آسیب شناسی کمپین یک میلیون امضا؛ نقدی از داورن

زهره اسدیپور

جنبش های اجتماعی اغلب دوره های شکوفایی و رکود را به توالی در کارنامه خود دارند. اگر دوره های شکوفایی را زمانی بدانیم که جنبش ها نمود اجتماعی وسیع تری می یابند و افراد بیشتری به آن می پیوندند، دوره های رکود را باید زمان بازاندیشی و فعالیتها و افزودن بر غنای تئوریک جنبش ها نامید.

اکنون که با افزایش فشارهای اجتماعی بر جنبش زنان، با رکودی نسبی مواجهیم، به نظر می رسد زمان برای بازاندیشی آنچه که کرده ایم و آنچه که به دست آورده ایم بیش از پیش مناسب باشد.

در این نوشته قصد دارم، تا به عنوان یکی از فعالین کمپین، نقدی از درون به فعالیت هایی که در قالب کمپین انجام داده ایم، داشته باشم. باشد تا با گسترش گفتار نقد، بیش از گذشته بر توشه جنبش زنان بیفزایم.

کمپین بی تردید یکی از فراگیرترین جنبش های اجتماعی در تاریخ ایران است. کمپین با درکی هوشیارانه از نیازهای برخاسته از زندگی واقعی زنان و ماهیت سیاسی نظام حاکم، اهداف، شیوه ی عمل و سازماندهی خود را برگزید. و این درک هوشیارانه، به گسترش ی سابقه ی کمپین باری رساند و توانست اکثریت فعالین جنبش زنان را حول خود گرد آورد و نقشی منحصراً به فرد در ترویج گفتار "حق زن" داشته باشد.

نوشته حاضر به دو بخش در ظاهر مجزا ولی مرتبط به هم تقسیم شده است. در بخش اول نگاهی دقیق تر و انتقادی به سه حوزه ی خواست، شیوه ی عمل و سازماندهی در کمپین خواهد آمد. در بخش دوم به بازخوانی مسائلی و مشکلاتی که عملاً گسترش کمپین در شهرهایی غیر از تهران را با دشواری مواجه ساخت، خواهد پرداخت. بخش اول

خواست تغییر قوانین؛ سلبی و محدود!

"درخواست تغییر قوانین تبعیض آمیز". این عبارت خاطره بر انگیز را برخی از فعالین کمپین هزاران بار بیان کرده و توضیح داده اند. این خواست که کمپین که بیش از هر چیز خود را با آن شناسانده بود، آنچنان از فعالین کمپین دل برد که اغلب فراموش می کردیم تا به جنبه های مختلف آن بیندیشیم. اگر از انتقادهایی که بخش معدودی از جریان چپ، به خواسته های کمپین داشتند، صرف نظر کنیم - انتقادهایی که این خواسته ها را لیبرالیستی، اصلاح طلبانه و متعلق به طبقه متوسط می دانستند - تقریباً تا منتهای هیچ انتقادی به این هدف وارد نشد، اما اکنون در پس تجربه ای که در این سالها از تحولات مختلف کسب کرده ایم بهتر است نگاهی دوباره به این خواسته ها داشته باشیم.

- مهمترین انتقادی که به این خواست وارد است، سلبی بودن آن است. در کمپین خواست بودیم تا قوانین موجود تغییر کنند اما اینکه چه قوانینی باید جایگزین می شد، مسکوت مانده بود. این خلا بیش از هر چیز خود را در ائتلاف زنان در برابر تصویب لایحه حمایت از خانواده نشان داد، وقتی فعالین زنان در دیدار با نمایندگان مجلس با این سؤال مواجه می شدند که برای رفع خلا قانونی فعلی شما چه قوانینی را پیشنهاد می کنید؟

گرچه این هرگز به این معنا نبود که اگر فعالین زنان قوانینی جایگزین را به نمایندگان ارائه می کردند، با استقبال نمایندگان مواجه می شدند. کما اینکه این قوانین جایگزین، سالها پیش از زمان مهر انگیز منوچهریان و تا همین اواخر توسط شریین عبادی تدوین و پیشنهاد شده بودند. اما آنچه بسیار پررنگ بود، ناآگاهی فعالین زنان به خصوص کمپین در باره ی آنچه که می خواهند بود. ناآگاهی ای که به شکل جدی تر در میان توده های زنان وجود داشته و دارد. در واقع گرچه تلاش موفقی در پرده برداشتن از ماهیت تبعیض آمیز قوانین موجود در سطح جامعه داشته ایم، اما این تلاش هرگز نه در میان فعالین به شکل وسیعتر و نه در بین مردم، به سطح ایجابی نرسیده است!

مواجهه با این خلاء پس از چند سال، فعالین را واداشت تا در رفع آن بکوشند. تلاش فعالین "میدان زنان" در تدوین قانون خانواده ی جایگزین بر اساس نظرات زنان مختلف و با این اواخر تأسیس سایت "قانون خانواده برابر" را می توان تلاشی در جهت رفع این نقیصه ارزیابی کرد. گرچه فراگیرسازی قوانین جایگزین نیاز به تمهیداتی دیگر برای فرارفتن از حد مجازی و گسترش در فضای حقیقی دارد.

- علاوه بر وجه سلبی بودن خواست های کمپین، به نظر می رسد در مجموع از پیچیدگی چند بعدی بودن فرودستی زنان و نقش ساختارهای مختلف در این فرودستی صرف نظر شده و همه ی فرودستی به تبعیض قانونی تقلیل یافته است. به باور من گرچه نمی شد توقع داشت که کمپین در روشن کردن نقش همه ی ساختارهای تبعیض آمیز بکوشد، اما بهتر بود در عین اینکه تمرکز اصلی بر روی قوانین تبعیض آمیز بوده است، اشاره ای گذرا به تبعیض های ساختاری دیگر نیز می شد.

این سطح سلبی و حداقلی چنان مورد تأکید واقع شد که گویا منشا همه ی فرودستی زنان، قوانین تبعیض آمیز است. به عنوان مثال شمار بسیاری از خاطراتی که فعالین کمپین در بخش کوچکی به کوچکی سایت تغییر برای برابری مستند کرده اند، با این نتیجه گیری که راه برون رفت زنان از شرایط ناگوار زندگی شان تغییر قوانین است پایان یافته اند. در حال به نظر می رسد در سطح کنشگران، تقلیل ساختارهای فرودست کننده به ساختار قانونی، گاه به شکلی بسیار پنهان و ناخواسته جریان داشته است.

عقب نشینی گام به گام از خیابانها!

22 خرداد 84، بزرگترین تجمع زنان پس از انقلاب در جلوی دانشگاه تهران شکل گرفت. این تجمع علیرغم برخوردهای پیش آمده از سوی نیروهای امنیتی، در مجموع بدون خشونت برگزار شد. اتفاقی که در 22 خرداد 85 تکرار نشد و سرکوب جمع 22 خرداد 85، حتی پیش از آغاز آن کلید خورد. بازداشت بیش از 70 نفر و ضرب و شتم شدید شرکت کنندگان انعکاس بی سابقه ای یافت و تنها حکم حبسی که برای فعالین زنان و برای فعالیت در این حوزه به اجرا در آمد، مربوط به عالیله اقدام دوست

و به علت حضور در این تجمع بوده است. (1) البته برخوردی چنین خشن، پیش از این نیز از سوی برخی از اعضای هم اندیشی زنان پیش بینی شده بود. (1) دولت تازه نفسی که ماهیت خشن خود را کمتر از یکماه پیش در برخورد خونی با اعتراضات آذربایجان (2) نشان داده بود، طبیعتاً اجازه نمی داد تا تجمع 22 خرداد 85 سر بگیرد. با وجود پیش بینی حوادث 22 خرداد 85، اما دعوت کنندگان با پذیرش تمام عواقب، از آنجا که حضور خیابانی به شکل تجمع را از حقوق خود می دانستند، اقدام به دعوت برای برگزاری مراسم کردند.

گرچه آغاز کنندگان کمپین اغلب از دعوت کنندگان تجمع 22 خرداد 85 بودند، اما با شروع کمپین، سیاست خیابانی بخش عمده ای از فعالین زنان که در کمپین نیز فعال بودند شاهد چرخشی عمده شد. تا آنجا که مراسم 8 مارس سال 85 از سوی برگزار کنندگان مسکوت ماند. در سالهای بعد نیز اساساً حرفی از تجمع حتی در روز جهانی زن زده نشد. سیاست خیابانی در میان فعالین کمپین به جمع آوری امضا در کوی و برزن محدود شد و با تشدید سرکوب، جمع آوری امضا در خیابانها نیز با دشواری مواجه شد.

به نظر می رسد ما قدم به قدم در واکنش به سرکوب، خیابانها را به سرکوبگران واگذار کردیم و به مکانهایی غیر عمومی تر و گاه حتی خصوصی اکتفا کردیم. سال پرتلاطم 88 وقتی فرا رسید که ما چند سالی بود که تجمع خیابانی را رها کرده بودیم. شیوه ای که مردم برای اعلام خواست خود برگزیده بودند (راهپیمایی و تجمع خیابانی)، با آنچه ما در آن کار کشته شده بودیم (جمع آوری امضا؛ در مراکز کمتر عمومی) بسیار تفاوت داشت. شاید این یکی از دلایلی بود که نتوانستیم خواسته های زنان را فریاد بزنیم و به خواست های عمومی تر اکتفا کردیم.

به باور من باید می کوشیدیم، هر دو نوع حضور خیابانی را در کنار هم داشته باشیم و در حالی که به جمع آوری امضا ادامه می دادیم، در مناسبت های ویژه ی زنان - به خصوص 8 مارس- از حق حضور خود در خیابانها نیز صرف نظر نمی کردیم.

سازماندهی افقی؛ تجربه ای با نشان کمپین!

ساختار افقی بدون رهبری مشخص، تصمیم گیری های حداقلی در حوزه ی اجرایی که الزامی برای تعمیم نداشته باشد، بی چون و چرا گردن نهادن به مرجعیت باتجربه ترها، دستاورد هایی بود که گاهی با هزینه ای سنگین کسب کردیم. گاه همراهان اولیه کمپین را از دست دادیم. گاه تند سخن گفتیم و سخنان نا مهربانانه شنیدیم و چه بسیار خطا کردیم. اما آنچه که به دست آورده ایم، اگرچه نه بی نقص، اما خلق شیوه ای بدیع در جنبش های اجتماعی ایران و بدیلی موفق در برابر سازمانهای دارای سلسله مراتب غیر منعطف است.

آنچه که در جامعه امروز با آن مواجهیم، این است که ساختار افقی معیاری برای سنجش هر حرکت جمعی ای شده است و در دستیابی به این جایگاه بی تردید فعالین کمپین نقش عمده را داشته اند. به باور من تلاشی که فعالین کمپین در توجیه و تشریح ساختار افقی داشته اند، آنچنان موفق بوده است که شاید دیگر هیچ ساختار سلسله مراتبی ای نتواند، بی نگرانی از تردیدهای جدی در کارایی اش سر بلند کند. اما در این میان هنوز ابهامات مهمی در برخی از مفاهیم وجود دارد که باید پیش از پیش در رفع آنها کوشید. یکی از این مفاهیم "فعالیت داوطلبانه" است. کار داوطلبانه در مقایسه با کار در برابر دستمزد معنا می یابد. کار در برابر دستمزد، الزامات خود را دارد. هر فردی در برابر دستمزدی که می گیرد موظف است تا وظایفی را که برای او مقرر شده است، انجام دهد و پاسخگویی وظایفی که بر عهده گرفته است، باشد. گرچه در جامعه سرمایه داری دستمزد و پاسخگویی همزاد هم اند، اما این تعبیر که مسئولیت پذیری تنها در قبال پرداخت دستمزد، معنا می یابد بسیار غیر قابل توجیه است.

به باور من پذیرش آگاهانه ی مسئولیت و بدون ضرورت های اقتصادی، با ماهیت انسانی فرد قربانیت فزون تری دارد و بسیار انسانی تر است. داوطلبانه بودن مسئولیت نمی تواند مفردی برای عدم پاسخگویی یا رفتار غیر مسئولانه باشد. باید پذیرفت آن کسی که مسئولیتی را داوطلبانه می پذیرد، اگر نه پیش از آن کس که در برابر دستمزد وظیفه ای را بر عهده دارد، بلکه به همان اندازه مسئول انجام درست و ای کام و کاست وظایف خود است.

اما در گام بعد باید پرسید با وجود داوطلبانه بودن وظایفی که بر عهده داریم - جدای از تعهد شخصی ای که هر فرد در برابر انجام وظایف خود دارد- چه مکانیزمی برای کنترل و نظارت بر انجام وظایف افراد وجود خواهد داشت؟

به باور من این مکانیزم در دل نظارت جمعی وجود دارد. باید پیشاپیش ببینیم همان جمعی که ما به واسطه ی حضور در آن مسئولیتی را پذیرفته ایم - کارگروه یا کمیته یا ...- حق دارد تا بر روند کار ما نظارت کند و در صورت لزوم بازخواست کند یا حتی مسئولیتی را که در انجمنش کوتاهی کرده ایم از ما بگیرد.

داوطلبانه بودن مسئولیت، تا آنجا معنا دارد که فرد آگاهانه و داوطلبانه مسئولیتی را می پذیرد! پس از پذیرش داوطلبانه مسئولیت، فرد موظف است تا به آنچه که آگاهانه و داوطلبانه پذیرفته است، عمل کند و نظارت بر این حسن انجام وظیفه بر عهده ی جمع است. نظارتی که باید از آن استقبال کرد و یکی از نشانه های بلوغ حرکت جمعی شمرد.

انتقاد به مثابه ابزار سرکوب!

در ضرورت و اهمیت انتقاد و نقش آن در پیشبرد امور بسیار گفته شده است، اما واقعیت موجود نشان می دهد که آنچه اغلب در قالب انتقاد طرح می شود، بیش از آن به ابزار سرکوب شیبه ای است که بتوان امید بهبود امور را از رهگذر آن داشت. تجربه نشان داده است که درک نادرست از انتقاد موجب شده است تا فرد منتقد که طبیعتاً هیچ ابزار دیگری در دست ندارد، با آن همچون ابزاری برای سرکوب برخورد کند. ابزاری که در عین سرکوبگری، نامی بسیار زیبا و قابل دفاع دارد. اینجا است که انتقاد به مثابه ابزار سرکوب عمل می کند و البته همچون هر ابزار سرکوب دیگری شامل فرد منتقد و دوستان وی نمی شود.

انتقادی که نوعی کنش نیست و ابزار سرکوب است، که فرد را هدف می‌گیرد و بیش از آن که به منافع جنبش بیندیشد، دل مشغول تسویه حساب‌های شخصی است، بی توجه به اینکه این تسویه حساب‌های کینه‌آلود بی پایان چه نقش مخربی در پیشبرد جنبش خواهد گذاشت یا چه انرژی عظیمی از کنشگران را هدر خواهد داد. به باور من انتقاد سازنده بیش از هر چیز در انتقاد از خود معنا می‌یابد. آن کس که خود را با عبارتی کلی که "بله! من هم اشتباهاتی داشتم!" توصیف می‌کند و از سوی دیگر به جزیی ترین اشکالات دیگران اشاره می‌کند، خود را در جایگاهی فراتر از انتقاد نشانده است.

انتقاد سازنده هرگز فرد را هدف نمی‌گیرد، گرچه مخاطبش فرد است و از آن جایی که ارتقای حرکت را در نظر دارد، در جمع طرح می‌شود. در جمعی که انتقاد و بررسی یک رفتار به تجربه‌ی جمعی آن خواهد افزود و در این بررسی جمعی، دوستان فرد منقد - که می‌توان در خلوت هم به آنها تذکر داد- مستثنی نیستند.

به باور من درک سرکوبگرانه از انتقاد و از سویی استفاده‌ی سرکوبگرانه از ابزار انتقاد، چرخه‌ی معیوبی را شکل می‌دهند که نتیجه آن هر چه باشد، پیشبرد اهداف جنبش نیست!

جنبش یا گروه؟ مسئله این نیست!

کمپین یک میلیون امضا، اولین کمپینی نبود که در ایران و در رابطه با مسایل مربوط به زنان به راه افتاد، اما گستردگی و استقبالی که از کمپین یک میلیون امضا شد، هرگز قابل مقایسه با کمپین‌های پیش از آن نیست. جدا از اینکه آیا بنیان کمپین‌هایی چون علیه سنگسار یا حق ورود زنان به استادیوم‌های ورزشی، اساساً قصد داشتند تا حرکتی گسترده را سامان دهند یا خیر؟ و جدا از اینکه در هر حال کمپین یک میلیون امضا قوانینی را هدف گرفته بود که باقوه به زندگی هر زن ایرانی مربوط است، مهمترین عاملی که باعث گستردگی کمپین شد سهولت پیوستن به آن بود. هر کسی می‌توانست با امضای یک بیانیه کمپینی باشد و در صورت تمایل به فعالین کمپین پیوستند. سیستم باز کمپین که فراتر از اختلافات ایدئولوژیک یا مذهبی یا طبقاتی یا حتی مرز بندی‌های جغرافیایی و قومیتی قرار می‌گرفت، پیوستن به آن را بیش از پیش تسهیل می‌کرد. برای اینکه فردی فعال کمپین باشد، گزینش نمی‌شد! نیازی نبود کسی معرف او باشد یا دیدگاه‌های مشترکی با دیگران داشته باشد. کافی بود که سه سند کمپین را پذیرفته باشد و بخواهد برای گسترش کمپین بکوشد.

اینگونه بود که سیل رنگارنگ فعالین به کمپین پیوستند و در کمپین دوش به دوش هم گام برداشتند. آنان که تغییر قوانین تبعیض آمیز سقف خواسته هاشان بود با کسانی که این تغییر را کف مطالبات خود می‌دانستند، مذهبی و غیر مذهبی، لیبرال و سوسیالیست و کمونیست و نوگرای دینی، همگی در یک چیز اشتراک داشتیم... "کمپینی بودن!"

در فضای سرد و ساکن آن روزها و در کمبود وسایل ارتباط جمعی، در حالی که تشکلهای زنان بیش از پیش تحت فشار قرار می‌گرفتند و آنان که دغدغه زنان داشتند، اغلب به یک در گوشه‌ای از این کشور جدا افتاده بودند و نمی‌دانستند چگونه باید برای دغدغه‌های مشترکشان حرکتی جمعی را سامان دهند، کمپین چیزی که معجزه کم نداشت. ساختار افقی کمپین و اینکه پیشاپیش خواسته‌ها و روش تغییر ناپذیر خود را تعیین کرده بود، جایی برای نگرانی از تبدیل به وسیله تامین اهداف دیگران شدن را باقی نمی‌گذاشت. ما بر روی حداقل‌ها اشتراک داشتیم و اگر این نبود هرگز نمی‌توانستیم حرکتی تا این حد فراگیر داشته باشیم. این گونه شد که شبکه‌ای از افراد فعال کمپین تقریباً در کل کشور شکل گرفت. شبکه‌ای که پیش از آن وجود نداشت. شاید جز به مدد کمپین امکان شناسایی این تعداد نیروی پر انگیزه و تازه نفس به وجود نمی‌آمد.

اما اشتباهی که اینجا رخ داد، این بود که در بسیاری موارد، حرکت شبکه‌ای و جنبش اجتماعی فراگیر را در برابر حرکت گروهی و تشکیل گروه ارزیابی کردیم. ما که در یک حرکت مطالبه محور اغلب برای تحقق حداقل‌هایمان کمپینی بودیم، گاه نه تنها برای تحقق دیگر خواسته‌هایمان با آنها که اشتراک نظرمان بسیار بیشتر از خواسته‌های حداقلی کمپین بود گروهی ناساختیم، بلکه گروههایی که از قبل وجود داشتند را برای پیوستن تمام عیار به کمپین رها کردیم. تجربه‌ی اختلافات درونی کمپین و تشکیل هسته‌ای بر اساس همدلی افراد که ناگزیر روابط دوستانه را جایگزین اشتراک عقاید می‌کرد و مرزبندی‌های براساس روابط شخصی ایجاد می‌کرد که بسیاری از آن خارج بودند، آنچنان تجربه‌ی تلخی برای فعالین کمپین شد که ناخواسته در برابر هرگونه گروه و گروه‌سازی‌ای سرسختانه موضع می‌گرفتند. در حالی که بهترین وضعیت ممکن این بود که ما در همان حال که در یک حرکت جنبشی خواسته محور که بر اساس حداقل‌ها شکل گرفته است و لزومی به پیوند های عقیدتی و نظری محکم بین اعضای آن نیست حضور داشتیم، می‌کوشیدیم از این فرصت و از این شبکه‌ی وسیع فعالین برای تشکیل گروههایی با اشتراک عقاید بیشتر و چشم اندازهایی همسوتر برای ادامه مبارزه، حتی پس از تغییر قوانین تبعیض آمیز- استفاده می‌کردیم.

همچنان که این حرکت جمعی پرشکوه برای تغییر قوانین تبعیض آمیز در قالب کمپین، تاریخی از مبارزه زنان برای دستیابی به قوانین برابر را پشت سر دارد و در واقع با بهره گیری از کوله‌بار تجربه جنبش زنان در این حوزه شکل گرفته است، ما نیز موظفیم تا حوزه‌هایی جدید را برای دستیابی به برابری جنسیتی در جامعه پیگری کنیم یا بگشاییم. تمرکز تمام توانمان بر روی تغییر قوانین، بی آنکه چشم اندازی برای ادامه مبارزه تصویر کنیم، به سرخوردگی و با سرگشتگی جنبش زنان در آینده‌ای دور یا نزدیک که برابری قانونی محقق شده باشد، منجر خواهد شد. برای ترسیم مسیر مبارزه تا تحقق برابری پیش از هر چیز باید با تقویت مبانی تئوریک خود، درک خویش از برابری را شکل دهیم و بعد با تشکیل گروههایی که پیوند میان اعضای آن به علت اشتراک بیشتر در خواسته‌ها و چشم اندازها قوی تر از پیوندهای شبکه‌ای گاه ضعیف جنبشی است، در تحقق آرمانهایمان بکوشیم.

به زعم من، حرکت جنبشی کمپین هیچ تناقضی با تشکیل گروههای منسجم تر زنان که اشتراکات نظری بیشتری دارند، ندارد و اساس حرکتی چون کمپین بر اساس توافق جمعی برای پیگیری حداقل‌ها است. درحالی که ضرورتی ندارد همه‌ی فعالین تمام

تلاششان را برای دستیابی به حداقل‌ها به کار گیرند و این نه تنها حق افراد بلکه وظیفه‌ی آنان است، تا علاوه بر خواسته‌های حداقلی نه تنها چشم انداز وسیعتری از مسیری که خواهند پیمود داشته باشند، بلکه برای دستیابی به خواسته‌هایی که لزوماً مشترک با دیگران نیست، بکوشند.

می‌توان شرایطی را تصور کرد که برابری قانونی محقق شده باشد. شاید برای تعدادی از فعالین کمپین، این وضعیت منتهای خواستشان باشد اما برای دیگرانی که این برابری کف مطالباتشان بوده است، مسیر پیموده نشده‌ی بسیاری باقی است.

به باور من باید از هم اکنون خود را برای پیمودن این مسیر آماده کنیم و نهراسیم از اینکه وارد حوزه‌هایی می‌شویم که در آن اشتراک نظر سابق را با باقی فعالان نخواهیم داشت. در این حوزه می‌توان به تجربه‌ی جنبش زنان برای کسب حق رای در آمریکا اشاره کرد. در حالی که دهها سال فعالان زنان تمام تلاش خود را برای دستیابی به حق رای متمرکز کرده بودند، به علت غفلت از ترسیم چشم انداز آینده با دستیابی به حق رای، با وقفه‌ای طولانی و سرگشتگی برای جایگزینی اهداف و خواسته‌های جنبش زنان مواجه شدند.

نهایتاً به نظر من با ادامه تمرکز برای دستیابی به برابری قانونی، پیش بینی این سرگشتگی و وقفه برای آینده‌ی جنبش زنان در ایران چندان دور از ذهن نیست.

برای جلوگیری از صدمه‌ی احتمالی‌ای که جنبش زنان در ایران از این رهگذر خواهد خورد، ضروری است تا گروههای منسجم تر زنان در درون همین شبکه‌ای که کمپین آفریده است به وجود آیند. گروههایی که بی تردید بدون شبکه‌ی ارتباطی کمپین به سختی امکان تشکیل می‌یافتند. این هرگز به معنای رها کردن کمپین به نفع گروههای منسجم تر و با اشتراکات عقیدتی و دیدگاهی بیشتر نیست. بلکه این به معنای گسترده تر کردن فعالیت فعالین کمپین و بر اساس ضرورت‌های آینده و حال جنبش زنان است.

لازم به تذکر است که برخلاف تجربه‌ی تلخی که بسیاری از اعضای کمپین از تشکیل گروههایی بر اساس همدلی دارند -گروههایی که مرزبندی سوال برانگیز همدل و غیر همدل را برای خود برگزیده بودند- آنچه که اکنون پیشنهاد می‌شود گروههای بر اساس اشتراکات نظری، فارغ از روابط شخصی است. برای مثال چه اشکالی دارد اگر فعالین مذهبی و یا چپ‌ها یا لیبرال‌ها در عین اشتراک همچنان در کمپین برای خواسته‌های حداقلی خود می‌کوشند، گروههایی با اشتراک نظری بیشتر شکل دهند و در دل گروههای خود گفتمان چپ یا مذهبی یا لیبرال را برپورندند و تقویت کنند و یا حتی دیدگاههای خود را در سایت‌هایی متعلق به خود در معرض تضارب آرا بگذارند تا از رهگذر این تضارب، چشم انداز جنبش زنان در آینده بیش از پیش روشن شود.

در این چند ساله، بسیاری از فعالین حتی اگر مایل بودند، مقالاتی را که شامل جهت‌گیریهای ویژه‌ای در مسایل زنان بود، در سایت تغییر برای برابری منتشر نمی‌کردند، زیرا این سایت کاملاً به‌جا- خود را موظف کرده است تا در سطح حداقل‌های کمپین باقی بماند و تربیون هیچ گروهی نباشد. در نبود سایت‌های فعال و نشان دار زنان که رسماً تربیون دیدگاه ویژه‌ای باشند (غیر از سایت مدرسه فمینیست که تا مدت‌ها انتشار مطالبی در باب پراگماتیسم، سعی در تبلیغ این دیدگاه داشت)، اغلب این مطالب منتشر نشده باقی می‌ماند یا در سایت‌هایی غیر مربوط منتشر می‌شود که البته این مسئله آسیب‌هایی برای غنای تئوریک جنبش زنان در پی خواهد داشت.

از این رهگذر حداقل‌ها که به باور من، داشتن تربیون‌های مختلف که به دیدگاههای متنوعی مربوط باشد-خبر به گروههایی که مرزبندی‌شان هر چه باشد، نظری نیست- بسیار ضروری است. تشکیل گروه‌هایی با اشتراکات نظری بیشتر که هر کدام در صورت لزوم تربیون‌های خود رانیز داشته باشند، می‌تواند یکی از گراقتربترین دستاوردهای کمپین و شبکه‌ای از فعالین که به مدد کمپین با هم مرتبطند، باشد.

بخش دوم

زمین سخت و واقعیت: کمپین در شهرها

در این چهار سال که از شروع کمپین گذشته است، گرچه بسیار از دستاوردها، تلاشها و هزینه‌های کمپین گفته شده است اما به نظر می‌رسد یکی از موضوعاتی که هنوز جای بحث و تحلیل بسیاری دارد، موضوع گسترش کمپین در شهرستان‌ها است. گسترشی که در بسیاری موارد تا تمام یا ناموفق مانده است. نابرابری بین تهران و شهرستانها و تفاوت و موقعیت جغرافیایی از همان آغاز شکل گیری کمپین خود را نشان داده است.

- جای خالی فعالان شهرها

تا پیش از کمپین یک میلیون امضا، محفل‌های زنان بسیاری وجود داشت که هر یک جداگانه و بی آنکه از وجود هم با خبر باشند دغدغه‌های مسایل زنان داشتند و هر یک در حد توان خود می‌کوشیدند تا رخنه‌ای در موانع ستبر زن ستیز جامعه ایجاد کنند. بی خبری این محفل‌ها از یکدیگر و بی خبری فعالان و تشکل‌های شناخته شده زنان از این محفل‌ها، گرچه با در نظر گرفتن سرکوب حاکم و خلا ارتباطی موجود کاملاً قابل پیش بینی بود، اما دیده می‌شد که گاه حتی محدود فعالان شناخته شده‌ی شهرها نیز از روند امور و تصمیم‌گیری‌های فعالان زنان در تهران بی‌خبر می‌مانند.

بخش زیادی از این نیز، محصول سرکوب و دشواری ارتباط‌گیری در شرایط سرکوب بود. مثلاً در چند ماهی که بحث‌ها برای رفع بن بست می‌رفت تا حاکمیت با سرکوب شدید تجمع 22 خرداد به جنبش زنان تحمیل کند، در بحث‌هایی که به شکل گیری کمپین منجر شد، فعالین شهرها حضور نداشتند، گرچه چند تن از این فعالین خود از مدعین مراسم شروع به کار کمپین در موسسه رعد بودند، اما تا همان زمان هنوز از اهداف کمپین و برنامه‌های آن چیزی نمی‌دانستند!

کمپین شروع شد، موج عظیمی که به راه افتاد در کنار سردرگمی اولیه حاکمیت فرصت درخشانی برای ارتباط‌گیری فعالین شهرها با کمپین ایجاد کرد، بسیاری از محفل‌های زنان در شهرها خود را به این موج متصل کرده و جزیی از رود خروشان شدند که به راه افتاده بود.

- سرکوب در کمین

سرکوب بی رمقی که از همان آغاز با درهای بسته موسسه رعد شروع شده بود، پیش از تهران در شهرها جان گرفت و قصد جان کمپین را کرد. چند تن از فعالان کمپین در کرمانشاه از سوی مسئولین امنیتی مواخذه شدند و کانون زبیر که امکاناتی را برای برگزاری کارگاه کمپین در اختیار فعالین گذاشته بود، با محدودیتهای روز افزونی که نهایتاً به تعطیلی این موسسه منجر شد مواجه گشت.

قصد تهدید فعالین کمپین در اصفهان نیز تکرار شد و با چنان شدتی که اگر استقامت این فعالین نبود، می رفت تا ادامه کار کمپین در اصفهان را با موانع جدی مواجه کند. فعالین دانشجویی کمپین در شهرهای مختلف از جمله در بندر عباس به کمیته انضباطی احضار شدند.

این فعالین در شهرهای گیلان نیز با تهدیدهای تلفنی از سوی سازمانهای امنیتی به بیم ایجاد موانع جدی در راه ادامه تحصیل یا اشتغال را در صورت ادامه همکاری با کمپین می دادند، مواجه شدند. این تهدیدها حداقل در یک مورد عملی شد و یکی از فعالین کمپین در رشت از ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد بازماند. اتفاقی که مشابه آن، در آن سال در تهران دیده نشد. آغاز فعالیت کمپین در رشت نیز با احضار یکی از فعالین و درخواست برای عدم برگزاری کارگاه همراه بود. اتفاقی که گرچه نتوانست مانع برگزاری کارگاه در همان زمان مقرر باشد، اما نوید مسیر ناهمواری را می داد که فعالین در پیش داشتند.

این تهدیدها و سرکوبها در حالی در شهرها رخ می داد که در تهران هنوز کم و بیش کارگاهها بی هیچ مانعی برگزار می شد و فعالین تقریباً آزادانه در کوچه و خیابان مشغول جمع آوری امضا بودند.

جمع سرکوب کمپین در شهرها، حمله با مسلسل و فتح! کارگاه کمپین در خرم آباد بود. (جالب اینجاست که تنها چند روز پس از این ماجرا نشست فعالین کمپین در تهران تقریباً بدون هیچ مانعی برگزار شد!). این حمله و برخورد های وحشیانه و غیر اخلاقی موجود در آن و جوسازی هایی که علیه حضار کارگاه صورت گرفت، کافی بود تا کمپین در شهر کوچکی چون خرم آباد که برج و باروهای خندنه ناپذیر مرتفعی دارد، زمین گیر شود. طبیعتاً این برخورد تاثیر های منفی خود را گذاشت. وحشت از تکرار چنین وقایعی بسیاری از فعالین کمپین در دیگر شهرها را عقب نشاند. در یکی دیگر از شهرها، تهدیدهای موثر پی در پی و غیر انسانی (مثل باز پس گیری حضانت کودکان به بهانه ی نداشتن صلاحیت اخلاقی به دلیل همکاری با کمپین) موجب شد تا فعالین سرشناس تر آن شهر کم و بیش دست از فعالیت بردارند. سرکوب و تهدید گرچه با شدت بیشتری در شهرها اعمال می شد اما بازتاب کمتری می یافت، زیرا گاهی کم تجربهگی فعالان موجب می شد تا تهدید تشدید برخورد، در صورت رسانه ای کردن را باور کنند و با ممانعت از رسانه ای شدن سرکوبها، به گسترده تر شدن آن کمک کنند. اما سرکوب غیر متناسب، تنها مانع گسترده شدن فعالیت کمپین در شهرها نبود.

- کم شماری فعالین کمپین در شهرها

متناسب با کم جمعیتی شهرها فعالین در شهرهای کوچک تر، کمتر و کمتر هستند. این موضوع تبعات خود را در پی دارد. فقدان یا ضعف "جمعی" که بتوان به آن از نزدیک دل بست، برنامه ریخت، کار کرد، به بحث و گفتگو نشست، تجربه ها را به اشتراک گذاشت و راه حل هایی جمعی برای حل مشکلات ریخت، یکی از مهمترین تبعات کم تعدادی فعالین است.

این فقدان سازماندهی بومی به مرور به دلسردی فعالین منجر شده و گسستن آنان از حرکت جمعی ای بزرگتر را در پی داشته است. به خصوص وقتی این کم شماری با بی تجربگی تاریخی در کار جمعی همراه می شد، نتایج تاسف باری در پی داشت. تجربه یاد دارم در یکی از شهرهای کوچک سه فعال کمپینی آن شهر گرچه انگیزه ی بسیاری برای کار داشتند، اما به علت اختلافات شخصی و خام دستی در حل مسایل و درک غلط از اصول کار جمعی، دو نفر از آنان با هم و بدون اطلاع نفر سوم تصمیم های مهمی می گرفتند و چون آنها دو نفر بودند و نفر سوم یک نفر! این رفتار خود را عین کار دمکر اتیک می دانستند.

یا در یکی دیگر از شهرهای کوچک استان اصفهان زن جوانی به تنهایی و بدون ارتباط حقیقی با فعالان کمپین، با پرینت گرفتن بیبینه کمپین، خود به تنهایی مشغول جمع آوری امضا شد. او که خانه به خانه با زنان آن شهر کوچک درباره ی قوانین صحبت می کرد، در مدت کوتاهی توانست چند صد امضا جمع آوری کند اما این فعالیت انفرادی و یکنواخت، بی هیچ پشتوانه ای از حمایت محسوس جمعی تا کجا می توانست ادامه داشته باشد؟

در یکی دیگر از شهرهای استان کرمانشاه، دختر جوانی با وجود تمام فشار های اجتماعی به تنهایی مشغول به کار شد. فعالیت های او از حد جمع آوری امضا فراتر رفت و هر از گاهی مطالبی از او در سایت منتشر می شد. البته ارتباط او با فعالین کرمانشاهی تا حدودی می توانست جای خالی جمع همدل بومی را برای او پر کند، اما آنچه که نهایتاً پیش آمد نشان از تفوق مشکلات فرسایشی داشت.

این کم شماری، توانمند سازی فعالین را با مشکل مواجه می ساخت و نهایتاً با به سر خوردگی و خستگی افراد با به وابستگی بیش از حد آنان به تهران منجر می شد و متأسفانه نوع برخورد تهران این روند را تشدید می کرد. این برخورد گاه وابستگی بیشتر فعالین شهرها به تهران را در پی داشت و گاهی به رها کردن فعالین شهرها به نام استقلال شهرها منجر می شد.

در صورتی که به باور من باید رابطه ای مبتنی بر توانمند سازی بین تهران و شهرها برقرار می شد. در چنین رابطه ای فعالین شهرها تنها در صورتی که ضرورت جغرافیایی ایجاب می کرد از فعالین تهران جدا می شدند. ضرورت هایی مثل جمع آوری امضا، طبیعتاً باید در مناطق جغرافیایی مختلف صورت پذیرد. اما شرکت کردن در بخش عمده ی مباحث و فعالیتها که به نوبه خود به غنای فکری و تجربه ی فعالین کمپین کمک می کرد می توانست فراتر از محدودیت های جغرافیایی شکل بگیرد.

به عنوان مثال بهتر بود از همان آغاز فعالین شهرها در کمیته رسانه حضور می یافتند، تا اینکه خود تریبونی را در قالب وبلاگ داشته باشند، که طبیعتاً با نابرابری منابع در تهران و شهرها، به باز تولید این رابطه ی نابرابر کمک می کرد.

- وابستگی به تهران

آغاز فعالیت بسیاری از کنشگران در شهرها، با کمپین بود. این ناخواسته فرصت برخورد مستقل و نقادانه و برابر، نسبت به فعالین کمپین در تهران را از آنان می گرفت. واقعی شدن چهره هایی که تا آن زمان کاملاً مجازی بودند و مرجعیت فکری جنبش محسوب می شدند، آن چنان به سرعت صورت گرفت که در کنار نداشتن پشتوانه ی کار جمعی و رابطه ی نابرابری که همواره بین مرکز و پیرامون وجود دارد، منجر به وابستگی بیش از حد شهرها به تهران و حرکت غیر مستقل شهرها شد. (البته در این میان استثناهایی هم وجود داشت. به عنوان مثال فعالین رشت که از همان آغاز با نگاهی نقادانه به کمپین پیوسته بودند به علت پشتوانه ی تاریخی غنی فعالیت در حوزه زنان، هرگز به تهران وابسته نشدند.)

این نگاه به مرکز گاه با توقعات غیر منطقی عجیبی همراه بود. به یاد می آورم در دیدار عید در سال 1385، یکی از فعالین شهرها بی توجه به مشکلاتی که خود فعالین تهران با آن مواجه اند، به نمایندگی از فعالین شهر خود از اینکه کمپینی های تهران اقدامی برای حل مشکلات فعالان آن شهر نمی کنند، اعلام ناراضی می کرد، ناراضی ای که منجر به دلسردی فعالین شده بود.

وابستگی به تهران تا جایی پیش رفته است که قریب به اتفاق کارگاه هایی که در شهرها برگزار شده است، اعم از کارگاه های کمپین، یا حقوق شهروندی یا نوشتن یا مقابله با خشونت، همگی با حضور آموزشگرانی از تهران بوده است. البته در مورد برگزاری کارگاه آموزشی کمپین یک میلیون امضا، در شهرهای بزرگتر چون تبریز، رشت و اصفهان استثناهایی هم وجود داشته است.

گرچه این وابستگی همواره از هر دو سو تقبیح شده است، اما اقدامی عملی نیز در راه رفع آن صورت نگرفته است. این وابستگی باید به تدریج و با توانمندسازی فعالین شهرها به رابطه ی برابر تبدیل شود. (مثلاً برنامه ریزی در جهت توانمندسازی فعالین شهرها برای برگزاری مستقل کارگاههای مختلف).

- محدودیت های بومی

قریب به اتفاق شهرهای کشور در مقایسه با تهران از بافتی سنتی تر و به همان میزان ضد زن تر برخوردارند. فعالیت در این شهرها به مراتب دشوارتر است. مقاعد کردن زنان و به خصوص مردان در پیوستن به کمپین و برطرف کردن نگرانی های مردم نسبت به مخالفت کمپین با آموزه های دینی، در کنار مانوس نبودن تلاش زنان برای رفع نابرابری که به سادگی گاه به فراتر رفتن از حریم های مجاز تعبیر می شود- فعالیت در شهرهای سنتی را به مراتب سخت تر می کرد.

یکی از دوستان آذربایجانی تعبیر جالبی در این مورد به کار برده بود، او با مقایسه شهر خود با تهران از سختی رساندن پیام برابری به ساکنان شهری که زناش "غایبان" خیابانها هستند، سخن گفته بود. درک دشواری تلاشی که بخواد این غایبان خیابانها را که در جنبه سنت اسیرند با حقوق خود آشنا کند، چندان پیچیده نیست. از سویی دیگر فعالیت در شهرهای کوچک برای آن دسته از فعالینی که به هر دلیل فعالیت خود را از خانواده پنهان می کنند، بسیار سخت است. در شهری کوچک بیم از این که هر آن ممکن است یکی از اقوام یا آشنایان تو را در حال جمع آوری امضا ببیند و "رازات او پرده برون افتد" در اولین گام حوزه های عمومی را از دست زنان خارج می کند و فعالان زنان را به جمع آوری امضا در حوزه های کوچک غیر عمومی محدود می کند.

باز به یاد می آورم زن جوانی را که در شهری کوچک فعالیت می کرد. او مدت ها بی آنکه همسرش از فعالیت او با خبر شود به جمع آوری امضا مشغول بود و البته طاق فرسای شریایی که این زن داشت کاملاً قابل تصور است. طاق فرسای که تنها به مدد ایمان عمیق او به تغییر قابل تحمل شده بود.

.....
به باور من با آنچه که در یک ساله اخیر پیش آمده است، با افزایش آگاهی عمومی، و تعمیم و افزایش سقف مطالبات مردم، فعالان جنبش های اجتماعی و به خصوص جنبش زنان اگر به همان سبک و سیاق و سرعت پیشین به مبارزه برای احقاق حقوق خود ادامه دهند، در تحمل خواسته های خود به جنبش اعتراضی اخیر ناکام خواهند ماند. پیش از هر چیز باید شبکه ی ارتباطی فعالان زنان وسیعتر شود، نمی توان بدون تعمیم خواسته های زنان به سراسر کشور، از موفقیت جنبش زنان سخن گفت. در این میان ارتباط مبتنی بر توانمندسازی بین فعالین شهرها، از جایگاهی ویژه برخوردار است. نباید اجازه داد مرزهای جغرافیایی مانعی بر گردش اطلاعات، یا حضور در برنامه های توانمندسازی جمعی شود و از سویی دیگر باید با همفکری جمعی شیوه های بدیع برای غلبه بر موانع فعالان زنان در شهرستانها یافت.

همگام با تحکیم و گسترش شبکه ارتباطی فعالین زنان، ایجاد گروه های منسجم تر زنان بر مبنای چشم اندازها و ایدئولوژی های مشترک بسیار ضروری است. این گروه ها باید با ایجاد و ترویج گفتمان های مختص به خود، و با در معرض نقد قرار دادن چشم اندازهایی که تسبیب می کنند، به ارتقای تئوریک جنبش زنان پاری رسانند و اینها همه جز با تلاش صادقانه و دست یازانه کنشگران جنبش زنان و در فضایی که نقد از خود، و نقد از درون، نه به قصد سرکوب که برای پیشبرد جنبش در جریان است، به دست نخواهد آمد.

و در پایان اینکه هیچ خواست و شیوه ای ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر نیست، شاید بهتر باشد به گسترش و ارتقای خواسته ها و تغییر شیوه هایمان ببندیشیم! این را آینده و خرد جمعی کنشگران جنبش روشن خواهد ساخت.

1- <http://www.change-equality.info>

2- <http://ir-women.com/spip.php?article5705>

3- اول خرداد 85 تظاهرات اعتراضی بزرگی در تبریز در اعتراض به چاپ کاریکاتور توپین امیز برگزار شد، این تظاهرات با خشونت سرکوب شد، اما تا چندین روز شهرهای آذربایجان ملتهب ماند. ژوئن 28، 2010 سایت تغییر برای برابر

* دیدگاه *

خاطرات و نظرات یک لیبرال اصلاح طلب در رابطه با حوادث دهه 60

مصاحبه عزت الله سحابی در رابطه با ترورهای دهه 60
ترور، سوزاندن با سیگار و شکنجه های وحشتناک در آغاز انقلاب و تاثیر آن در تشدید تروریسم/اصل 44 [قبل از تحریف] «بسیارچپ» بود/ بهشتی با اصل ولایت فقیه موافق نبود.

متن ذیل، مصاحبه ای عزت الله سحابی با حسین سنخور خبرنگار روزنامه اعتماد در در حوالی هفتم تیر سال گذشته است. این مصاحبه در رابطه با انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و کشته شدن آیت الله بهشتی و هفتاد نفر دیگر از مسولان کشوری در هفت تیر 1360 است. البته این مصاحبه در روزنامه مذکور بچاپ نرسید.

بنا بر نظر عزت الله سحابی، انگیزه های گروه های متخاصم اول انقلاب را میتوان در دو حوزه متفاوت تقسیم بندی کرد. برخی از این گروه ها انگیزه سیاسی داشتند و بعضی دیگر از گروه ها اهداف سیاسی خود را دنبال می کردند. اما نقطه اشتراک هر دو، هدف انتقام گیری بود.

سحابی در این گفت و گو نکاتی در مورد آرا و اندیشه های بهشتی و انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی که منجر به کشته شدن وی و بیش از 70 تن دیگر شد، مطرح کرده است.

سنخور: بعد از پیروزی انقلاب، بعضی از گروه های فکری و سیاسی ترور را تنها راحل برخی از مشکلات انقلاب تلقی می کردند و هر کدام با انگیزه های متفاوتی دست به ترور می زدند؛ انگیزه های مذهبی و ایدئولوژیک، سیاسی و رقابتی یا ارباب حاکمیت و تحریک مردم. به نظر جنابعالی مهم ترین هدف این گروه ها چه بود و با چه انگیزی ترور را برگزیدند؟

سحابی: انگیزه های گروه های تروریستی اول انقلاب را می توان در دو حوزه متفاوت تقسیم بندی کرد. برخی از این گروه ها انگیزه سیاسی داشتند و بعضی دیگر از گروه ها اهداف سیاسی خود را دنبال می کردند. اما نقطه اشتراک هر دو، هدف انتقام گیری بود. در سال های 58 و 59 گروه های روشنفکری وقتی متوجه شدند حاکمیت کشور یکدست شده است و روحانیون زمام اکثر امور را به دست گرفته اند، در پی انتقام بودند زیرا آنان نیز برای خود نقش بسزایی در پیروزی انقلاب قائل بودند و نمی توانستند بپذیرند که به راحتی از صحنه اجتماعی و سیاسی کشور حذف شوند. یکی از مصادیق این نوع ترورها، ترور مرحوم مطهری در اردیبهشت 58 توسط گروه فرقان بود که در ادامه نیز مرحوم مفتاح را هدف قرار دادند، ضمن آنکه برخی از ترورهایشان مانند ترور مرحوم قاضی در تبریز نیز ناموفق بود. این نوع ترورها معلول تحول حاکمیت در ایران نبود بلکه نتیجه تفکرات برخی از روشنفکران همچون مرحوم شریعتی بود و طرفداران این جریان گمان می کردند با حذف چهره هایی همچون مرحوم مطهری که از شخصیت های برجسته حاکمیت است، می توانند از حاکمیت روحانی وقت انتقام بگیرند و جایگاه روشنفکران را در جامعه تثبیت کنند. این یک رویکرد بود که همان زمان گروه هایی همچون مجاهدان نیز آن را قبول نداشتند و خود نیز منتقد اقدامات فرقاتی ها بودند و کارهای آنان را خطا می دانستند.

به مرور این تفکرات ریشه کن شد و به جای آن گروه های دیگری با انگیزه های متفاوت روی به ترور آوردند. این اتفاقات به دنبال تشکیل مجلس خبرگان و تغییر قانون اساسی رخ داد چرا که بسیاری از فعالان انقلابی که اکثریت آنان به اسلام و قیود مذهبی نیز معتقد بودند دچار سرخوردگی شدند و قانون جدید را برخلاف آرمان های خود تلقی کردند. مضافاً اینکه این تغییرات همراه با روی کار آمدن بنی صدر شد که برخی از تنش ها را افزایش داد.

سنخور: روی کار آمدن بنی صدر تاثیری در رشد و شکل گیری گروه های تروریستی داشت؟

سحابی: درگیری های سال 59 مسبوق به سابقه بود. من آن زمان نماینده مجلس بودم و خاطرهم هست شکایات فراوانی از طرف مجاهدین مطرح می شد و از ما توقع داشتند به شکایات آنها رسیدگی کنیم ولی خب کار چندانی هم از دست ما بر نمی آمد.

سنخور: شکایات آنها چه بود و چرا شما به عنوان یک نماینده توانایی حل مشکلات آنان را نداشتید؟

سحابی: آنها مطرح می کردند که بسیاری از نیروهایشان در زندان ها شکنجه می شوند و بسیار مورد آزار و انیت قرار می گیرند. خاطرهم هست برخی از مجاهدینی ها شکنجه های وحشتناکی را برای ما نقل می کردند.

مثلاً می گفتند سینه مجاهدینی ها را در زندان با سیگار می سوزانند و آنها را به بدترین شکل شکنجه می کنند. برخی دیگر نیز مدعی بودند که نیروهای مجاهدین در برخی از شهرها ترور می شوند و به طرز مشکوکی به قتل

می رسند. خب ما از خیلی از این اقدامات آن زمان مطلع نبودیم. بعدها افرادی همچون سعید شاهسونی در تحلیل ماجرای 30 خرداد این وقایع را بازگو کردند.

اما اینکه ما به عنوان نماینده چه کردیم، خب به سهم خود کاری که از دست ما برمی آمد، انجام دادیم. کار مهمی نمی توانستیم بکنیم اما سعی می کردیم با رجال و شخصیت های تاثیرگذار صحبت کنیم با یا خود آقای هاشمی که رئیس مجلس بودند مسائل را مطرح می کردیم و بعضی نمایندگان را متوجه این اتفاقات می کردیم ولی در نهایت این نوع تصمیمات چون مربوط به برخی از چهره های نافذ و نامشخصی بود که قابل پیگیری نبود، اقدامات ما نیز ره به جایی نمی برد. در مجموع فضای ملتهب آن ایام هر روز بیش از پیش رو به درگیری، خشونت و خصومت می رفت تا اینکه منتهی شد به غائله 14 اسفند. بعد از این واقعه شکاف ها بیشتر شد و برخی به امام فشار آوردند تا بنی صدر را از امور برکنار کند و در مقابل عده ای نیز رو به حذف خشونت آمیز برخی نیروهای انقلابی آوردند.

سنخور: این روزها نیز به واسطه طرح برخی از مباحث راجع به بنی صدر، مسائل جدیدی در این باره عنوان می شود. تا جایی که به موضوع ما برمی گردد، چرا جریان های حامی بنی صدر رفته رفته استراتژی خود را ترور

برخی از چهره های نظام تعریف کردند؟

سحابی: اختلافات بنی صدر و حزب جمهوری در آن دوره به اوج رسیده و جنگ و سیاست های بنی صدر این اختلافات را دامن زده بود. فشارها و اختلافات به جایی رسید که امام، بنی صدر را از فرماندهی نیروهای مسلح عزل کرد، هر چند برای رفع اختلافات تلاش هایی صورت گرفت از جمله تشکیل کمیته ای با حضور طرفین و نمایندگان آنان که افرادی چون مرحوم محلاتی، موسوی اردبیلی، بازرگان و... نیز در آن حضور داشتند. یک بار مرحوم بازرگان در این باره برای من نقل می کرد و می گفت ما برای رفع اختلافات خدمت امام رسیدیم. هر دو گروه حرف ها و گلایه های خود را مطرح کردند وقتی مجلس تمام شد امام خمینی به من (بازرگان) گفت شما بمانید من با شما کار دارم. مرحوم بازرگان می گفت بعد از آنکه همه خداحافظی کردند و رفتند امام خمینی گفتند شما کمی بنی صدر را صحبت کنید. او از من که حرف شنوی زیادی ندارد اما شاید حرف شما را بیشتر قبول داشته باشد. مرحوم بازرگان در ادامه جمله ای از امام نقل قول کرد که بسیار تعجب مرا برانگیخت. ایشان به نقل از امام گفتند: «من می دانم بنی صدر زیاد حرف می زند و فقط هم حرف می زند اما آنهایی که در مقابل او هستند عمل می کنند.» با این وصف برداشت من این بود که امام هم راضی نبودند بنی صدر برکنار شود اما حرف ها و اقدامات و اظهارات تند و تیز او، کار را خراب می کرد و اوضاع را مشوش می ساخت. خب ما با او دوست بودیم ولی یادم هست وقتی مقالات او در روزنامه انقلاب اسلامی یا سخنرانی اش را در پایگاه وحدتی دزفول می شنیدیم، می گفتیم سید دیوانه شده است که اینطور صحبت می کند. به هر حال شرایط به سمتی رفت که بنی صدر عزل شد و باقی قضایا را هم یا دیده اید یا خوانده اید.

سنخور: جو ملتهب دهه 60 برخی گروه ها و تفکرات را به سمت ترور هدایت کرد. در مقابل نیروها و تفکرات معتدلی حضور داشتند تا مانع از این اقدامات شوند؟ آیا اساساً می توانستیم پیشگیری کنیم؟

سحابی: همان زمان ما بحث های مفصلی با برخی از سران مجاهدین داشتیم و سعی می کردیم آنان را به آرامی دعوت کنیم. در مقابل آنها می گفتند در این شرایط ما باید چه کار کنیم. از یک طرف جوانان و اعضای حزب درخواست اقدامی عملی از ما دارند و از سوی دیگر شما هیچ اقدامی را به صلاح نمی دانید. نتیجه گیری سران مجاهدین از شرایط و اوضاع این بود که در یک راهپیمایی، اعتراضات خود را بیان کنند، تا اینکه تظاهرات 30 خرداد را ترتیب دادند. پس همین تظاهرات که به خشونت کشیده شد، مجدداً حاکمیت را تحریک کرد.

البته آنها می گفتند از درون «بیکار» خیانت کرد و اسلحه آورد در صورتی که قرار نبود چنین شود. در هر صورت خشونت ها و دستگیری ها بعد از این تظاهرات به اوج رسید و لاجوردی که دادستان انقلاب شده بود این رابطه را پیچیده تر و سخت تر کرده بود. به دنبال این حوادث بود که فاجعه هفتم تیر به وقوع پیوست؛ فاجعه ای که مجاهدین برای قدرتمندی به عهده گرفت ولی یک بار که خود من زندان بودم از بازجوهایم شنیدم که این حادثه کار مجاهدین نبود و اساساً این حجم انفجار در عهده گروه های کوچک تروریستی نیست و تنها از یک ارتش برمی آید.

سنخور: کدام ارتش؟ چه ارتشی می تواند از فاجعه هفتم تیر بهره مند شود،

ضمن آنکه این دو ادعا تناقضی با هم ندارند. این کار می تواند از سوی یک ارتش حمایت و طرح ریزی شود و توسط مجاهدین اجرا شود.

سحابی : آن طور که بازجوها به من گفتند هفتم تیر توسط سی‌آی‌ای یا موساد به وقوع پیوسته بود زیرا کلاهی که عامل اصلی انفجار بود سابقه ای در سی‌آی‌ای داشت. طبق اسنادی که به دست آمد او از همان ابتدا که در آلمان به بهشتی نزدیک شده بود، عامل دستگاه‌های جاسوسی بود. **کلاهی در حوزه مرحوم بهشتی در آلمان و بعدها در ایران در تشکیل حزب جمهوری بسیار به بهشتی نزدیک بود و ایشان نیز به کلاهی بسیار اعتماد داشتند.**

سخنور : ترورهای دهه 60 و فجایی همچون حادثه هفتم تیر غیر از بسته شدن فضای سیاسی که به آن اشاره داشتید، موجب شد شکاف نیروهای انقلابی بیشتر شود و دوگانه انقلابی و لیبرال بیش از پیش جدی شود. با توجه به اینکه جناب‌عالی و همراهان و دوستان شما نیز در یک طرف این تقسیم‌بندی‌ها قرار می‌گرفتید می‌توانید از تأثیر این مرزبندی‌ها بگوئید و تبعات آن را تبیین کنید.

سحابی : بله، البته این تقسیم‌بندی‌ها پیش از این نیز سابقه داشت. ولی همان‌طور که گفتید بعد از این اتفاقات به اوج خود رسید. خاطرم هست قبل از این ماجراها در سال 58 آقای توانیان‌فر که یکی از نزدیکان به مولفه بود از یکی از آنها شنیده بود که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که باید همه روشنفکران را بکشیم زیرا به هیچ نحو نمی‌توان با آنها کنار آمد. این تازه اظهارات کسی است که قطعاً متدین و متشرع بوده است، اعضای مؤتلفه همگی متشرع بودند ولی خب خیلی اهل بحث و کار فرهنگی نبودند. ریشه این اختلافات هم به قبل از انقلاب برمی‌گردد. همان زمان برخی از توده‌ی‌ها عنوان کردند لیبرالیسم جادصاف‌کن امپریالیسم است. خب این حرف مقبول برخی از مذهبی‌ها نیز قرار گرفت تا روشنفکران را مورد حمله قرار دهند. جالب اینکه افرادی مثل دکتر پیمان هم این حرف‌ها را تکرار می‌کردند. اصل ماجرا هم به یک بیانیه نهضت آزادی در پیش از انقلاب بازمی‌گشت. در آن مقطع که همه معتقد به انقلاب دفعی بودند نهضت آزادی اعلامیه‌ی داد با عنوان سنگر به سنگر. من زمان انتشار این بیانیه زندان بودم ولی وقتی بیرون آمدم و ماجرای آن را شنیدم، به دقت آن را مورد بررسی قرار دادم. در این اطلاعیه به هیچ عنوان اصل انقلاب رد نشده است. حتی در آنجا تأکید شده است بین شخص اعلی‌حضرت و 35 میلیون ایرانی اختلافی حل‌ناشدنی پیش آمده است که یا باید شاه کنار برود یا 35 میلیون مردم. و چون حالت دوم عملی نیست شاید باید شورای سلطنت تشکیل شود. شورای سلطنت هم مجلس ملی را تشکیل دهد و مجلس ملی نیز مقدمات دولت ملی را فراهم کند تا دولت ملی امور کشور را تحویل بگیرد. این نیز به خاطر حفظ مصالح مردم بود چرا که اگر همه امور به یکباره واگذار می‌شد، هیچ کس تجربه‌ی نداشت و در این شرایط معلوم نبود وضع بهتر شود، ولی جو علیه این اعلامیه بود زیرا این بیانیه همزمان شد با سیاست گام به گام کسینجر در خاورمیانه که همان بیانیه نهضت را تداعی می‌کرد. به همین دلیل هم بود که برخی لیبرال‌ها را امریکایی می‌خواند. در مجموع شکاف لیبرال و رادیکال جدی بود و اتفاقاتی نظیر ترورهای دهه 60 این شکاف را بیشتر می‌کرد.

سخنور : می‌توان گفت حذف برخی از نیروها معلول این شکاف بود؟

سحابی : بله، تا حد زیادی همین‌طور بود. گر چه در ابتدا لیبرال به افرادی می‌گفتند که از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز به دنبال تغییرات بودند و رادیکال‌ها، انقلابیون بودند اما همان‌طور که مطرح شد به تدریج لیبرال‌ها به ضدانقلاب‌ها معروف شدند و طرفدار امریکا تلقی شدند. حتی برخی دوستان در شورای انقلاب نیز از این تعبیر استفاده می‌کردند. خود مرحوم بهشتی هم از جمله این افراد بودند که لیبرال‌ها را بیشتر به معنای طرفدار امریکا می‌دانستند. به همین دلیل نیروهایی که طرفدار شتاب انقلاب نبودند نیز به تدریج حذف شدند و پس از آن هم جو دیگری به وجود آمد که با عنوان متخصص و متعهد عده دیگری به بهانه نداشتن تعهد از مجموعه حذف شدند.

سخنور : در پایان اشاره ای بفرمایید به برخی از خصوصیات شهید بهشتی؛ با توجه به اینکه جناب‌عالی در مقاطع مختلف و در نهادهای متفاوتی چون مجلس خبرگان قانون اساسی با ایشان همراه بودید.

سحابی : بهشتی هر چه بود انسان بسیار خوشفکری بود. او اگر با برخی افراد و چهره‌ها مخالفتی هم داشت به هیچ عنوان قائل به حذف آنان نبود.

سخنور : ایشان بیشتر با چه افرادی مشکل داشتند؟

سحابی : خب ایشان به واسطه حضور در عرصه سیاسی با برخی از افراد رقابت سیاسی داشت و برخی را هم نمی‌توانست هضم کند. مثلاً با بنی‌صدر رقابت سیاسی داشت یا با آقای دکتر یزدی رابطه خوبی نداشت.

سخنور : چرا؟

به واسطه برخی حرف‌هایی که در مورد ایشان در ابتدای انقلاب همچون رابطه با امریکا مطرح بود.

سخنور : با توجه به مسوولیت شما در آن مقطع زمانی و شناخت از تفکرات اقتصادی مرحوم بهشتی می‌توان گفت بهشتی یک سوسیالیست بود؟

سحابی : مرحوم بهشتی به لحاظ مثنی اقتصادی بسیار چپ بود. اصل 44 قانون اساسی مستقیماً توسط ایشان در نظر گرفته شد.

سخنور : خب، در این اصل تأکید به خصوصی‌سازی نیز مطرح است.

سحابی : بخشی از این اصل خصوصی‌سازی است ولی در مجموع این اصل اقتصاد ایران را بر سه پایه دولتی، تعاونی و خصوصی قرار می‌دهد که صنایع بزرگ را در ردیف اقتصاد دولتی می‌گذارد. نمونه دیگر تفکرات اقتصادی ایشان در بحث تولید و نظرات ایشان در این باب جالب توجه است. خاطرم هست بعد از ماجرای گروگانگیری و تهدید کارتر در مورد تجارت خارجی ایران قرار شد ستادی تشکیل شود و آمادگی کشور مورد بررسی قرار گیرد. ستاد در دو بخش فعال شد؛ یکی بخش امنیتی و نظامی که مسوول آن آقای خامنه‌ی بودند و دیگری کمیته اقتصادی که بنده مسوول آن بودم. به همین دلیل جلسات منظمی در نظر گرفته شد تا تمام احتیاجات یک کشور تامین شود. در یکی از این جلسات بحث خودکفایی نیز مطرح شد و بر سر تولید بحث شد. ما از آقای بهشتی دعوت کردیم به ستاد بیایند و در این باره نظر خود را اعلام کنند. نظر ایشان چنین بود که چون انقلاب ایران بر دوش جوانان است و جوانان انقلابی هم خواسته‌هایی دارند، از جمله آن توزیع ثروت باید به نحوی باشد تا فاصله‌ها کمتر شود و به همین دلیل ثروت حداقل یک و حداکثر سه باید تقسیم شود. خوب این حرف خیلی رادیکالی است در چین آن زمان هم این نسبت یک به شش بود. ولی در عین حال ایشان در مواضع سیاسی و دینی بسیار روشن و آگاه بودند. گرچه آیت‌الله منتظری رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی بودند اما مرحوم بهشتی عملاً مجلس را مدیریت می‌کردند. **سر بحث ولایت فقیه (اصل 4) صحبت‌های متعددی مطرح شد و ما آنجا این بحث را نمی‌پذیرفتیم و معتقد بودیم ولایت فقیه عملی نیست و حاکمیت کشور را دوگانه می‌کند.** در عالم طبیعت هم هر مجموعه‌ی که دو نظام داشته باشد رو به فساد و انحطاط می‌رود. همان زمان در مراسم شب هفت مرحوم طالقانی این مباحث را مطرح کردم و فردای آن روز که به مجلس آمدم خیلی از روحانیون که از دوستان ما بودند مرا مورد بی‌مهری خود قرار دادند تا جایی که ترسیدم برایم مشکلی به وجود آید ولی مرحوم بهشتی نیز در سالن با جمعی از جوانان مشغول صحبت کردن بودند من از کنار ایشان رد شدم و ایشان نیز به ناگاه مرا دیدند و سریع طرف من آمدند و مرا در آغوش گرفتند و با بنده ابراز همدردی کردند و گفتند بهتر است این دردها را در سینه نگاه دارید. مرحوم بهشتی نیز با این اصل موافق نبودند اما به من توصیه کردند الان شرایطی نیست بتوانیم این مباحث را مطرح کنیم.

9 تیر 1389

*** پیوندها ***

سردبیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
تلفن، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان
تلفن 0049 -69 - 50699530
فاکس 0049 -69-95219010
public@rahekargar.net
سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
orwi-info@rahekargar.net
سایت خبری راه کارگر
<http://rahekargar.wordpress.com>
سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargar.com
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.